

NOJAVAN.ROSHDMAG.IR

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه

ISSN:1606-9072

۴۸ صفحه

۲۸۲ شماره پیراپی

۱۰۰۰۰ ریال

دوره سی و ششم مهر ۱۳۹۶



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

نوجوان

رشد



ساعتِ
ده دقیقه بعدِ ده
شکل خنده‌ای روی صورت‌م
نقش بست
ذکر نام‌های بی‌نهایت
دانه دانه بر زبان من نشست
راستی چه جمع پر محبتی!
خنده و
ذکر حمد و نام‌های روشنت
لحظه‌های فوق العاده‌ای برای استجابت است

یاسمن رضاییان • تصویرگر: امیر نساجی

ساعت فونی



علی اصغر جعفریان

دوباره مدرسه، دوباره زندگی

دوست من سلام. سلامی به لطافت مهرمهربان. همیشه شروع دوباره مثل تولدی دوباره است. شروع تازه، طلوعی دوباره را به ارمغان می آورد. حالا می توانی همه چیز را از اول بسازی. یک آغاز جدید به معنای دنبال کردن آرزوهایت است؛ فرصتی تازه برای موفقیت، پیروزی و برای شادی و خوشبختی واقعی. دوست من باید در این راه شجاع باشی و بتوانی چیزهای جدید یادگیری. با تفکرات مثبت و اعتقادات محکم و با کنار گذاشتن اگرها و شایدها، فقط به مقصدت فکر کن و اجازه نده حاشیه ها حواست را پرت کند. حالا با شروع سال تحصیلی جدید می خواهی یک پله از نردبان تحصیلات بالا بروی. باید خوب حواست را جمع کنی. ما در این رهگذر در کنار هم هستیم. هفتمی ها از دنیای شیرین کودکی به دوران پر رمز و راز نوجوانی وارد شده اند. هفتمی های دوست داشتنی، ورودتان را به سرزمین عجایب نوجوانی تبریک می گویم. مجله «رشد نوجوان» و هفتمی ها و نهمی ها از آشنایی با شما خوش حالند و به دوستی با شما افتخار می کنند. حرکت در طول زندگی مثل بالا رفتن از پله های نردبان می ماند. حالا می خواهیم از پله های جدید سال تحصیلی بالا برویم. برای سال خوبی آرزو می کنیم. یادت باشد، رشد نوجوان هم سفر تو در این سفر زیبای علم اندوزی است. خوش حال می شویم با ما در ارتباط باشی. موفق باشی

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سید امیر سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی، شکوه قاسم نیا، علیرضا متولی، افسانه گرامرودی، ناصر نادری.

یابک نیک طلب و محبت الله همتی دبیر مجله: علی اصغر جعفریان

دستیار دبیر: زهره کریمی ویراستار: بهروز راستانی طراح گرافیک: میترا چرخیان

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۹۷ پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

وبگاه: www.roshdmag.ir وبگاه رشد نوجوان: roshdmag@nojavan.ir

پیام نگار: nojavan@roshdmag.ir شماره گان: ۴۲۰۰۰۰

ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۱۰۲ کد سردبیر: ۱۰۶ کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی: به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی زیر رانیز منتشر می کند.

رشد کودک: ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان. رشد تو آموز: برای دانش آموزان پایه دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان). رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان)

خوانندگان رشد نوجوان

شما می توانید قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

۱. دوباره مدرسه
۲. چگونه هنگ نکنیم؟
۴. یاد ایام
۶. بمب خوشگل من!
۹. دختر آن سوی آینه
۱۰. شاعرانه
۱۲. زمین شاد
۱۴. کتاب پارتی
۱۶. دشت لوت
۱۸. از تار عنکبوت تا...
۲۰. دوربین پشت دخل نبود

ضد زنگ

۲۱-۲۸

زنگ پژوهش... ۲۲

زنگ شعر... ۲۳

زنگ شادی... ۲۴

زنگ امتحان... ۲۵

زنگ فناوری... ۲۶

زنگ انشا... ۲۷

تفقیقات سالم در... ۲۸

۲۹. جدول
۳۰. مشاغل هیجان انگیز!
۳۲. راه سبز
۳۴. پرندۀ خوشبختی
۳۶. آرمایش شیرین
۳۸. نرمش ذهن
۴۰. ذهن خود را پیاده کنید.
۴۲. شوت های شنی
۴۴. کلاس های رنگی
۴۶. پاتوق
۴۸. خورش ماست

چگونه منگ نکنیم؟



اگر یک رایانه با نرم‌افزارهای مناسب داشته باشید، اما ندانید این نرم‌افزارها به چه دردی می‌خورند. خیلی از کارها را نمی‌توانید با رایانه خود انجام بدهید. و اگر کار کردن با رایانه را بلد نباشید، پس از مدتی یا خرابش می‌کنید یا آنقدر اطلاعات در آن می‌ریزید که کار رایانه خود را کند می‌کنید.

یا آن را به مرز «هنگ!» شدن می‌رسانید. اگر خودرویی داشته باشید و ندانید این خودروی شما چند دنده دارد، با چه سوختی کار می‌کند و چه مقدار می‌توانید با آن بار حمل کنید، ندانید با چه مقدار سوخت، چند کیلومتر می‌توانید راه بروید، و یا ندانید چه وقت باید روغن موتور خود را عوض کنید، سفر راحتی نخواهید داشت. حتی شاید در مسیر کوتاهی موتور خودروتان را بسوزانید. در مورد خودتان هم همین‌طور است. اگر خودتان را نشناسید، به‌زودی موتورتان خواهد سوخت و یا در فرصت‌های کوتاه هنگ خواهید کرد.

حالا یک سؤال!

چگونه می‌خواهیم به سفر زندگی ادامه بدهیم؟ خودروی این سفر خود ما هستیم. رایانه شخصی ما، مغز و احساسات ما هستند. باید بدانیم چگونه از این ابزارهایی که داریم، استفاده کنیم. در حقیقت در مسیر زندگی و در جاده‌ای که به سمت جوانی و بزرگ‌سالی پیش می‌رود، هر چه شناخت بیشتری از خودمان داشته باشیم، به‌موقع به مقصد می‌رسیم و مهم‌تر از همه از جاده اصلی منحرف نمی‌شویم.

حالا از کجا شروع کنیم؟

دو تا چشم داریم که می‌توانیم با آن بیرون از خودمان را تماشا کنیم و هر چه



می‌بینیم بشناسیم. دو تا گوش داریم که با آن می‌توانیم صداهای اطرافمان را بشنویم. دو تا سوراخ بینی داریم برای شناختن بوهایی که در اطرافمان پراکنده‌اند. دست‌های ما و پوست بدن ما می‌توانند همه چیز را احساس کنند و بشناسند. زبان ما می‌تواند مزه‌ها را بچشد. از شوری، تلخی و شیرینی چیزهایی که می‌خوریم با ما حرف بزند. به این‌ها می‌گویند حواس پنج‌گانه. با این‌ها بیرون از خود را می‌شناسیم. و در درون خود احساس درد هم داریم. یعنی وقتی برای قسمتی از بدنمان مشکلی پیش بیاید، به ما پیغام می‌دهد که من ناراحتم. چون بدن ما نمی‌تواند به زبان ما حرف بزند، به صورت درد به ما اعلام می‌کند که ناراحتم، و ما می‌فهمیم که باید فکری به حال آن قسمت از بدنمان بکنیم. در اینجا می‌توانیم از احساس دوست داشتن هم بگویم. این احساس هم حسی درونی است که می‌توانیم با آن دیگران را دوست داشته باشیم و یا با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم. وقت‌هایی می‌فهمیم کسی را دوست داریم که احساس دل‌تنگی به ما دست می‌دهد. و البته احساس‌های دیگری هم در درون خود داریم که فعلاً به آن نمی‌پردازیم. پس با حواس پنج‌گانه می‌توانیم بیرون از خود را بشناسیم. اما خودمان را چه؟

ابزارهایی برای هنگ نکردن

این همه شنیده‌ایم که برای موفقیت در زندگی باید خودمان را بشناسیم. آیا برای خودشناسی ابزارهای دیگری هم نیاز داریم؟ آیا این حواس پنج‌گانه و یا احساس درد و دوست داشتن به درد شناختن خودمان می‌خورد یا نه؟

آیا می‌توانیم خودمان را ببینیم؟ آیا می‌توانیم خودمان را بشنویم؟
آیا می‌توانیم خودمان را بو کنیم، یا لمس کنیم و یا بچشیم؟
به نظر من می‌توانیم این احساس‌ها را در مورد شناختن درون خودمان هم به کار ببریم. پس قبل از اینکه خودمان را بشناسیم باید یاد بگیریم احساس‌های درونی خودمان را بشناسیم. خیلی خوب است که خودمان را بشناسیم و با دقت بیشتری به خودمان نگاه کنیم. هر چه شناخت بهتری از خودمان داشته باشیم، کمتر هنگ می‌کنیم. منتظر باش از شماره‌های بعد بیشتر در این باره با هم حرف بزنیم.

یاد ایام

نازنین مشایخ •

۱ مهر - بازگشایی مدارس

آغاز



باید از خواب بیدار شویم؟ بله، باید از خواب بیدار شویم. نمی شود بی خیالش شویم؟ دلت هوای یک دل سیر خندیدن با هم کلاسی هایت را نکرده؟ تا به حال از این زاویه نگاه نکرده بودم. چه خوب که باید بیدار شویم!

۹۹۸ مهر - تاسوعا و عاشورا

۱۱ مهر - شهادت امام سجاد (ع)



زیباترین حالت بندگی در برابر خدا، سجده کردن است. تو زیباترین تصویر این حالت زیبا بودی. جهان سوگوار از دست دادن زیبایی بندگی تو است.



از ۹ روز پیش غم این واقعه به دلم افتاده بود. راستی بعد از این همه سال، فردا باز هم صبح طلوع می کند؟

◀ یک بار دیگر فرصت داریم، واقعه را تصور کنیم. از این پنجره که به من داده‌ای، از میان تمام تاریکی‌های غم، تا ابد تو را سبز و پابرجا می‌بینم.

هفته دفاع مقدس

۱ مهر - دومین روز ماه محرم

◀ یکی از آفرینش‌های معرکه خدا، خواب است! دیده‌ای چه کیفی دارد وقتی جمعه‌ها بعد از یک هفته پر مشغله، می‌خوابی؟ آتش‌نشان‌ها به خاطر آسایش من و تو نمی‌توانند چنین خواب راحتی داشته باشند. بیا دعا کنیم خواب‌های ناآرامشان پر از شادی شود.

۷ مهر - روز آتش نشانی و ایمنی



◀ برادر من بود یا پدر تو؟ نه فقط یکی دو نفر، همه بودند. حتی مادرهایمان هم از دور بودند. ما فرزند پدرهای فداکار و مادرهای از خود گذشته‌ایم. به حرمت آن هشت سال، خاک کشورمان بوی مهر و روشنایی می‌دهد.



۲۳ مهر - روز عصای سفید

◀ همیشه همیشه هم راه دیدن دنیای اطرافمان چشم‌هایمان نیستند. چشم‌هایت را ببند. خوب گوش کن! چه صداهایی می‌شنوی؟ صداها به ما کمک می‌کنند بدون چشم‌هایمان دنیا را ببینیم. جالب است، نه؟ راستی، فکر می‌کنی به جز شنیدن چه راه‌های دیگری برای دیدن وجود دارد؟

۲۶ مهر - روز تربیت بدنی



◀ نگار گفت: «تیم فوتبال؟ ولی خانم، فوتبال که ورزش پسرانه است.»
خانم معلم گفت: «ورزش که دختر و پسر ندارد.»

بیب خور

داوود امیریان • تصویرگر: مسعود کشمیری

هنوز یک هفته از آمدن کامبیز نگذشته بود که انگشت‌نمای خاص و عام شد. شرح دقت و وسواس فراوانش در مرتب بودن و تمیز نگه داشتن سر و وضعش، در آن خاک و خل جبهه‌ها، خودش مثنوی هفتاد من می‌شود! موهای سرش همیشه شانه زده و تر و تمیز و براق بود. آن قدر سر و صورتش را با آب و صابون می‌شست که سهمیه یک ماه دسته را به تنهایی در یک هفته حرام می‌کرد! کامبیز هفته‌ای سه روز، از اذان صبح توی حمام صحرایی به سر و بدن لیف و صابون می‌کشید. حمام رفتنش هم مراسمی داشت. نصف منبع آب گرم را روی دیواره‌های فلزی حمام می‌پاشید و با کیسه مستعمل اختصاصی دیوارها را می‌سابید که آلوده نباشند! بعدش عملیات شستن سر و بدن شروع می‌شد. چند کابین کوچک داشتیم که به خاطر محدود بودن دوش‌ها، چند نفر پشت در کابین‌ها صف می‌ایستادند تا نوبتشان بشود و به سرعت خودشان را بشویند و بپروند بیرون تا دیگران زیاد در نوبت نمانند. اما وقتی برادر کامبیز وارد حمام انفرادی می‌شد، دیگران قید در انتظار بودن را می‌زدند و سراغ دوش‌های دیگر می‌رفتند! به هیچ کس اجازه نمی‌داد ظرف غذایی را بشوید و نیم ساعت بشقاب و قاشق و چنگال مخصوص خودش را با سیم ظرف‌شویی می‌سابید تا دلش راضی شود.

یک وقت که می‌زدیم به دشت و بیابان و ساعت‌ها پیاده‌روی می‌کردیم تا بدن‌ها سر حال و قبراق بماند، بعد از کیلومترها پیاده‌روی و با سی‌چهل کیلو بار و سلاح و جیب خشاب و مهمات و قمقمه و ... وقتی به چادر محل استراحت می‌رسیدیم، همه خسته و کوفته به زحمت پوتین از پا می‌کنیدیم و در جای خود ولو می‌شدیم تا استراحت کنیم. اما کامبیز طاقت نمی‌آورد و شروع می‌کرد به آه و ناله کردن:

- وای وای، چرا جوراب‌هایتان را نمی‌شوید؟

- واه واه، اول گرد و خاک لباس‌تان را بتکانید، بعد بپایید تو چادر. همه‌جا را خاک گرفت!



گل من!

و مالب می‌گزیدیم و هیچی نمی‌گفتیم.

آن طور که صدایش پیچیده بود، عملیات آینده در یک منطقه آبی بود و ما داشتیم آموزش فایق‌رانی می‌دیدیم. آن روز خسته و کوفته از پارو زدن و شنا، به چادرهایمان رسیدیم. کامبیز به سرعت لباس‌هایش را عوض کرد و لباس اتو کشیده‌ای از زیر پتویش بیرون کشید و پوشید. بعدش رفت بیرون. خیلی خسته بودم و خوابم می‌آمد. تازه داشت چشمانم سنگین می‌شد که صدای کر کننده ضدهوایی‌ها بلند شد.

پا برهنه و گیج از چادر زدم بیرون. ضدهوایی‌ها با حرارت شلیک می‌کردند. می‌خواستیم به آسمان نگاه کنم و ببینم جنگنده‌های دشمن کجا و چند تا هستند که ناگهان صدای شیرجه‌ی یکی از هواپیماها بلند شد. معطل نکردم و چسبیدم به زمین که صدای چند انفجار بلند شد. آتش و دود هجوم آورد سمتم. موج انفجار چادرمان را کند و برد. خاک هجوم آورد به حلق و دهانم و به شدت به سرفه افتادم. همه جا غرق دود و خاک و آتش شده بود و صدا به صدا نمی‌رسید. بلند شدم و با آخرین توان به سوی سنگر گودی که پناهگاهمان بود، دویدم.

نیم ساعت بعد اوضاع آرام شد. بچه‌ها چادرهای سوخته را خاموش کردند و داشتند به اوضاع اردوگاه می‌رسیدند. فرمانده دستور داد آمار بگیریم که خدایی نکرده، کسی شهید و مجروح نشده باشد. همه صحیح و سلامت بودند، اما یک نفر مفقود شده بود، آن هم چه کسی؟ کامبیز!

افتادیم به جست‌وجو و صدا زدن کامبیز. هر جا را که فکرش را بکنید، گشتیم، اما خبری از او نبود. بچه‌ها که قبلاً به خونس تشنه بودند، حالا دل‌نگران گوشه کنار اردوگاه را با دقت جست‌وجو می‌کردند و یک‌نفس اسم او را صدا می‌زدند. همه نگران بودیم. فرمانده گفت: «با دقت بگردید. تمام سوراخ





سنبه‌ها را نگاه کنید، چاله‌ها و پشت چادرها را هم نگاه کنید...» دوباره افتادیم به گشتن و صدا زدن اسم کامبیز. یک ساعت بعد ناگهان یک نفر فریاد زد: «اینجاست، اینجاست!» هروله کنان به آن طرف دویدیم. شخص یابنده با ذوق و شوق گفت: «آنجاست، آنجاست!»

رد اشاره‌اش را گرفتیم و بعد سکوتی عجیب حاکم شد. کامبیز درست وسط گودال بزرگ تخلیه‌ته‌مانده آشغال‌ها، با سر و بدن آغشته، مثل مجسمه ایستاده بود! بچه‌ها ظرف‌ها و لباس‌هاشان را کنار منبع آب می‌شستند و اضافی آبش می‌رفت توی گودال آشغال‌ها و چنان بوی بدی راه انداخته بود که حتی نمی‌شد تصورش کرد. کامبیز دست راستش را به حالت خمیده به طرف سرش و دست چپش را مستقیم دراز کرده بود به طرف مغرب. بدنش زیر لایه‌ای چرب و بدبو پنهان بود!

فرمانده آرام صدایش زد. چند لحظه گذشت. پلک‌های کامبیز بالا رفت و ما سفیدی چشمانش را

دیدیم. چشمان کامبیز با حالتی عجیب در حدقه به اطراف چرخید و بعد

نگاهش روی من قفل شد. من هم زبانم بند آمده بود. دهان کامبیز کش آمد و باز شد و بعد سرفه کرد و چنان جیغی کشید که تو عمرم چنان صدایی نشنیده بودم! جیغ بنفش کامبیز یک دقیقه‌ای ادامه داشت و سپس قطع شد. طناب حلقه کردیم و انداختیم دور بدن کامبیز و به سختی و مکافات او را از جهنم بدبویی که گرفتارش شده بود، بیرون کشیدیم. دیگر کامبیز ساکت شده بود و هیچ حرفی نمی‌زد. وقتی بیرون کشیده شد، مثل آدم آهنی، با قدم‌های خشک و بی‌انعطاف، یکرست رفت به طرف حمام صحرایی. ما هم به دنبالش با دماغ‌های گرفته و عرق زنان راه افتادیم. هر چهار کابین حمام صحرایی پر بود. اما بویی که از او می‌آمد، چنان آزار دهنده و ناجور بود که آن‌هایی که زیر دوش بودند، لخت و خیس با هول و اضطراب پریدند بیرون و در فرار! نزدیک به دو کارتن صابون دادیم دستش. صدای ناله‌اش از حمام می‌آمد. خودش را می‌شست و به بعضی‌ها و به خصوص به خلبان بی پدر و مادر آن جنگنده که بمبش او را به آن سرنوشت دچار کرده بود، بد و بیراه می‌گفت. اوضاع آنقدر احساسی و عجیب غریب بود که نمی‌دانستیم چه عکس‌العملی نشان بدهیم.

چند ساعت بعد کامبیز رضایت داد و از حمام بیرون آمد. همه در سکوت نگاهش کردیم. کامبیز انگشت اشاره‌اش را به طرفمان گرفت و با صدای لرزان گفت: «وای به حالتان اگر از این ماجرا برای کسی تعریف کنید! فهمیدید؟»

خدا پدر و مادر کسی را که اول خندید، بیمارزد! چون همگی از بس خنده‌مان را نگه داشته بودیم، کم مانده بود کار دست خودمان بدهیم! دست به شکم، از خنده ریسه رفتیم. خندیدیم و خندیدیم که ناگهان کامبیز هم در عین ناباوری، شروع کرد به خندیدن. آن هم چه خنده‌ای؟ از ته دل. انگار بعد از سقوط در چاه، درمان شده بود.

این دو تا چشم‌های من، چه چیزهای عجیب و غریب و باور نکردنی که در جبهه‌ها ندیدند!

بیشتر بخوانیم

نویسندگان:

یاسر مالی و احسان رضایی

انتشارات: نشر افق

چاپ دوم: ۱۳۹۴

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۳۶۷

از زمان خلقت انسان‌ها، بیماری‌ها نیز وجود داشته‌اند و به همین علت تلاش برای درمان آن‌ها همواره از دغدغه‌های بشر بوده است. شما در این کتاب با سیر تاریخی و تحولات طب در ایران از زمان زرتشت تا عصر حاضر، با تئری روان و تصویرهای گویا آشنا می‌شوید.



دختری آن سوی آیینه

مرجان فولادوند



و به ملکه بدجنس بگوید من از تو نمی ترسم» (حتی اگر از ترس مثل بید بلرزد). اما خب، جای این حرف ها کلاس ریاضی نیست. آدم فقط توی داستان است که می تواند این چیزها را به مردم بگوید! بد نیست بدانید:

کتاب در سال ۱۸۶۵ در انگلستان چاپ شده و تا حالا به ۲۰۰ زبان ترجمه شده است.

حسین هنرمندی در سال ۱۳۳۸ برای اولین بار آلیس را به فارسی ترجمه کرد و تا حالا چندین مترجم دیگر آن را ترجمه کرده اند. فیلم ها و تئاترهای زیادی هم از روی این داستان ساخته شده اند.

ملکه انگلستان آن قدر کتاب را دوست داشت که از نویسنده خواست کتاب بعدی اش را به او تقدیم کند. لوییس کتاب بعدی را به ملکه تقدیم کرد؛ اما فقط یک تفاوت کوچک وجود داشت! کتاب بعدی نه یک داستان دوست داشتنی شیرین، بلکه «رساله مقدماتی بر درمیان ها و کاربرد آن در معادلات خطی موازی و معادلات جبر» بود! (خودتان قیافه ملکه را مجسم کنید).

اگر همین طور بی هوا توی حیاط خانه یا پارک یا از پشت نیمکت های مدرسه سروکله خرگوش سفیدی پیدا بشود که یک ساعت زنگ دار را با پای چپ گرفته و همین طور که با عجله می دود، پشت سر هم می گوید «ای وای دیرم شد، دیرم شد!» چکار می کنی؟!

خب شرط می بندم که بیشتر آدم ها اولین چیز تیزی را که دم دستشان باشد، پرت می کنند طرف خرگوش و بعد هم پا می گذارند به فرار. چند نفری از ترس سر جایشان خشک می شوند و وقتی نفسشان بالا آمد، به خودشان می گویند: «عجب پرت و پلاهایی! بروم یک چرت بخوابم!» بعضی ها سعی می کنند با خرگوش و ساعتش سلفی بگیرند و بعد هم بنشینند به شمردن لایک ها! اما قول می دهم آدم های خیلی خیلی کمی ممکن است راه بیفتند دنبال خرگوش سفید سخن گو (نه برای این که کبابش کنند یا شکارش کنند یا بفروشدش به سیرک)، فقط برای اینکه بفهمند ماجرا چیست.

آلیس دخترکی است از دسته آن آدم های خیلی خیلی کم. دنبال خرگوش به سرزمین عجایب می رود و سر از ماجراهایی درمی آورد که ۱۵۲ سال است مردم دنیا از خواندنش خسته نمی شوند (شاید چون هر کسی توی ذهن خودش سرزمین عجایبش را یک جور می سازد). **لوییس کارول** که البته اسم واقعی اش **چارلز لوتویچ داجون** است، نویسنده کتاب، ریاضی دان و کشیش بود. چه کسی می توانست حدس بزند که استاد ریاضی دانشگاه آکسفورد، ته دلش این همه بازیگوش و ماجراجو باشد؟! همه چیزهای عجیب و غریب سرزمین عجایب، کلاهدوز دیوانه و گربه ای که مثل حباب می تواند توی هوا شناور باشد، یا کرم ابریشمی که قلیان می کشد، قارچی که یک طرفش تو را بزرگ می کند و یک طرفش کوچکت خواهد کرد، همه می توانند فقط سرگرمی های یک داستان تخیلی باشند، یا هر کدام اشاره ای باشد به یک معنای خیلی مهم و خیلی جدی؛ آن قدر جدی که بتواند زندگی آدم را از اساس عوض کند. اینکه تو دلت بخواهد داستان را چطور بخوانی، کاملاً به خودت بستگی دارد. اما من فکر می کنم استاد ریاضی دلش می خواست به شاگردهای درس خوان، منظم و مؤدبش بگوید: «خوب است گاهی آدم دنبال خرگوش های عجیب سفید بدود، شربتی را که نوشته مرا بنوشد، سر بکشد، به اندازه غول ها بزرگ شود و به قدر مورچه های کوچک بترسد، بجنگد، بایستد و فرار کند



انعکاس

با سنگ‌های کوه
یک حرف گفتم
پاسخم دارند بسیار
صد جمله گفتم با تو اما
پاسخ ندادی
یک حرف
یک بار
بیوک ملکی

فدا

وقتی که باران می‌نویسد؛
شعر بلند رودها را
وقتی که هر رود
در هست و هویت می‌دود
از کوه تا دشت
وقتی که باران
پاک کرده رودها را
تو در دلم هستی
تو در هر ذره، موجود
اشکان‌پور کیوانی

شافه

شافه مسئول است
برگ را مکلم نگه دارد
شانه فالی می‌کند شافه
برگ می‌اختد
بی‌فیال و بی‌تفاوت
شانه را بالا می‌اندازد؛
« من نبودم
بار بود»

بهاره سلمانی

تصویرگر: میترا چرخیان

عبور

با دوپه‌قه قدیمی پدر
کوچه را
مرور می‌کنم
رود را
سرود را
عبور می‌کنم
زنگ می‌زند دلم
پرنده می‌شوم
بر لبان مادر
خنده می‌شوم
بهروز اقبالی درخشان

صیاد

بی آن که یک دانه بپاشم
در دام شعرم می نشینند
صدرا پرنده عاشقانه
دانسته ای آیا که شاعر
صیاد بی دام است و دانه
محمد دهریزی

خیال

بال زد
شیشه را شکست
پر کشید
لا به لای شافه ها نشست
آسمان پراز صدای بال بود
این شکستن و پیردن و
روی شافه ها نشستن پرنده، یک خیال بود
افسانه شعبان نژاد

پاییز

با دست های قرمز و فیفش
برگ درختان را نوازش کرد
با برگه های سرد
با چامه دانی زرد
با پای نارنجی
در کوچه های پارک
هی رفت و آمد کرد
سعیده موسوی زاده

● مژده رخشان

عنکبوت عنکبوت است حشره حشره!



رنگ طبیعی درست کنیم

حتماً درست کردن رنگ‌های دست ساز با کمک یک بزرگتر و رنگ‌آمیزی پارچه‌های سفید با رنگ‌های خودمان خیلی کیف می‌دهد. برای این کار اول از همه باید بدانیم، هر رنگ را از چه چیزی به دست بیاوریم.

رنگ قرمز یا صورتی را می‌شود از کلم قرمز، تمشک یا توت فرنگی به دست آورد. قهوه و پوست گردو برای رنگ قهوه‌ای مناسب‌اند. برگ‌های اسفناج هم سبز خوش‌رنگی را به ما می‌دهد.

وقتی گیاه‌های مورد نیازمان را جمع کردیم، آن‌ها را خوب می‌شوئیم و ریز ریز خرد می‌کنیم و بعد در آب حلشان می‌کنیم (حواسمان باشد که آب کاملاً روی آن‌ها را بپوشاند). منتظر می‌مانیم تا محلولمان یک شب به همان شکل بماند. فردای آن شب، هر رنگ را در ظرف مخصوص خودش حدود ۳۰ دقیقه آرام می‌جوشانیم و آخر سر هم محلول جوشیده را از صافی رد می‌کنیم تا رنگ خالص به دست بیاید.

پارچه‌های سفید را توی رنگ‌ها می‌اندازیم و دوباره به ظرفی که توپیش رنگ و پارچه است، گرما می‌دهیم تا پارچه‌هایمان رنگ دلخواهمان را بگیرند. بعد از خشک شدن پارچه‌ها می‌توانیم کارگاه رنگ پارچه را تعطیل کنیم و به دنبال کار دست‌های هیجان‌انگیز پارچه‌ای بگردیم.

اگر بخواهیم یک جانور شناس حرفه‌ای بشوئیم، اول از همه باید تفاوت جانوران را بدانیم. تا اگر کسی درباره آن‌ها از ما سؤال پرسید، جواب علمی بدهیم. مثلاً باید بدانیم عنکبوت‌ها و حشره‌ها هر دو از شاخه بندپایان‌اند، اما رده عنکبوت‌ها و حشره‌ها جدا از هم و مخصوص خودشان است. عنکبوت‌ها بدنی دو قسمتی و هشت پا دارند. اما حشره‌ها بدنشان سه قسمتی است و شش پا دارند. این مهم‌ترین نشانه برای تشخیص آن‌هاست. در ضمن، هیچ‌وقت عنکبوتی را نمی‌بینیم که بال داشته باشد. در حالی که حشره‌ها معمولاً بال‌دار هستند و با بال‌هایشان به ما نشان می‌دهند که دلشان نمی‌خواهد با عنکبوت‌ها اشتباه گرفته شوند.

حرف درگوشی

آیا می‌دانید عنکبوت‌ها چطور به تارهایشان نمی‌چسبند؟ تار عنکبوت‌ها در بعضی قسمت‌ها از ابریشم چسبناک و در بعضی قسمت‌ها از ابریشم غیر چسبناک ساخته شده است. عنکبوت‌ها معمولاً از روی قسمت‌های غیر چسبناک راه می‌روند. اگر هم اشتباهی روی قسمت چسبناک بروند، به کمک چنگال‌های مخصوص انتهای پاهایشان، تار را از خودشان جدا می‌کنند.



سه‌شنبه‌های بدون خودرو

فکرش را بکنید که با خودمان قرار بگذاریم، هفته‌ای یک روز برویم پارک و با خوشی و شادی با دوستانمان هر بازی که دلمان می‌خواهد، انجام دهیم. یا مثلاً هفته‌ای یک روز برویم شنا، یا هفته‌ای یک کتاب خوب بخوانیم. اگر این قرارها را با خودمان بگذاریم، آن وقت از اول هفته‌ای دلمان انتظار آن روزی را می‌کشد که قرارش را با خودمان گذاشته‌ایم، تا در آن یک روز به خصوص حالمان خوب باشد و به ما خوش بگذرد. حالا بیاید دقیق‌تر برنامه‌ریزی کنیم. یعنی با خودمان و دوست‌ها و آشناهایمان قرار بگذاریم، سه‌شنبه‌ها مثلاً برای رفتن به مدرسه، بزرگ‌ترها ما را با خودروهای شخصی به مدرسه نبرند. در عوض از دوچرخه، اتوبوس، مترو و تاکسی استفاده کنیم و حتی اگر هوا خوب و مطبوع بود و مسیر مناسب بود، پیاده به مدرسه برویم.

عشتن گنجشکها!

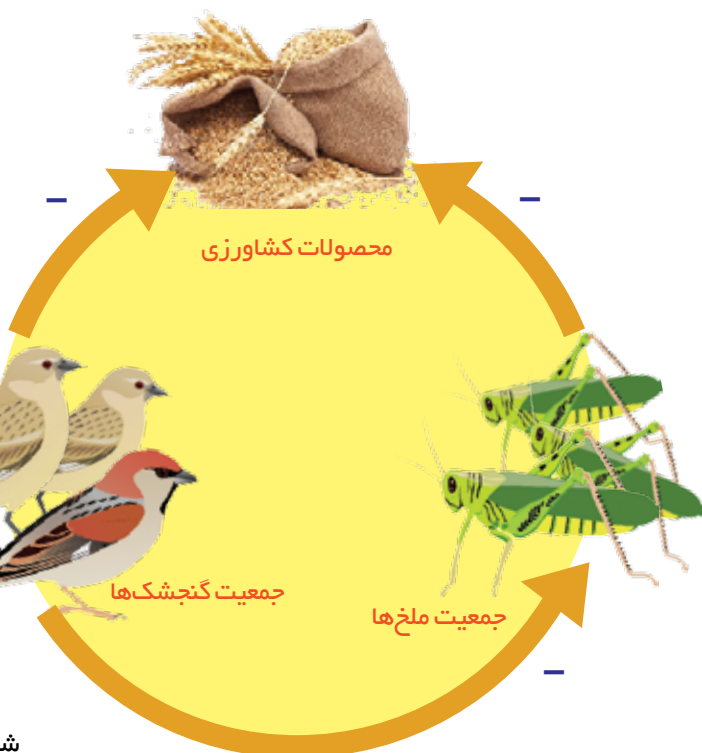
حذف یک حلقه از زنجیر!

● الهام رضائیان پارسا، مهدی تقی زاده

حدود ۶۰ سال پیش، رهبر چین فرمائی عجیب صادر کرد: «گنجشکها را بکشید! چرا؟ چون گنجشکها بخش قابل توجهی از محصول مزرعهها را میخورند و مردم ما به این مواد غذایی نیاز دارند. آنها که نباشند، می توانیم محصول بیشتری برداشت کنیم.» همه مردم و حتی بچهها با هم متحد شدند تا گنجشکها را از بین ببرند. پس از حدود چهار سال، بیشتر گنجشکها کشته شده بودند. اما همه چیز به خوبی و خوشی تمام نشد! با نابودی گنجشکها، اتفاق دیگری رخ داد. ملخها به مزرعهها حمله کردند و بیشتر محصولات را خوردند. آن سال چنان قحطی شدیدی به وجود آمد که میلیونها نفر از مردم چین از گرسنگی مردند.

چه رابطه ای بین گنجشکها و ملخها بود؟ این همه ملخ از کجا آمده بودند؟

به این نکته فکر کن: گندم غذای ماست. غذای گنجشکها و ملخها هم هست. گنجشکها ملخها را هم میخورند. اگر گنجشکها حذف شوند، ملخها به شدت تولید مثل میکنند و تعدادشان زیاد میشود. راستی! ملخها علاوه بر غلات چه چیزهایی میخورند؟ چه حیوانات دیگری از ملخها تغذیه میکنند؟ اگر ملخها از بین بروند، چه اتفاقی می افتد؟ اگر شما آن زمان در چین بودید و با حمله ملخها و قحطی مواجه میشدید، چه راهی برای حل این مسئله ارائه میکردید؟



اگر این قرار را با خودمان بگذاریم، علاوه بر اینکه دلمان خوش می شود به هفته ای یک بار دوچرخه سواری کردن یا رفتن به مدرسه با وسیله ای متفاوت، می توانیم نقش و مسئولیت خودمان را در مورد پاکیزه نگه داشتن هوای شهرمان انجام دهیم. در واقع این قرار، یک قرار ملی است که تعدادی از مردم کشورمان به آن پایبندند و سه شنبه ها را بدون خودروی شخصی رفت و آمد می کنند. جالب است بدانید که این قرار یک اسم اختصاصی هم دارد: «پویش سه شنبه های بدون خودرو» که همه شان سهم بزرگی در سالم نگه داشتن هوا دارند. ما دانش آموزان هم بزرگ ترها را در انجام این کار خوب تشویق می کنیم.



کتاب‌پارتی

● یاسمن رضاییان
عکس: اعظم لاریجانی

- عنوان «کتاب‌خوان برتر» به کسی که هر ماه تعداد بیشتری کتاب خوانده باشد، تعلق می‌گیرد.
- بچه‌ها اسم کتاب‌هایی را که می‌خواهند می‌نویسند و در صندوق «این بار تو بگو» می‌اندازند.
- روی «تابلوی یک نکته یک پیام» جمله‌هایی برای ترویج کتاب‌خوانی نوشته می‌شود. گاهی این جمله‌ها را خود دانش‌آموزان می‌نویسند.
- در کتابخانه مدرسه ما به روی والدین هم باز است. آن‌ها هم می‌توانند در کتابخانه عضو شوند و کتاب امانت بگیرند.
- انتخاب کارت برتر از بین این همه کارت باید کار خیلی سختی باشد.

پاتوق تو و دوستانت در مدرسه کجاست؟ یک گوشه دنج از حیاط؟ انتهای سالن طبقه اول؟ کنار بوفه مدرسه؟ یک روز شاد بارانی سری به کتابخانه این مدرسه زدیم. بچه‌ها در نمایشگاه کارت پستال شرکت داشتند و در کارت‌هایشان یک کتاب معرفی کرده بودند. قرار شد در پایان زمان نمایشگاه بین کارت‌های دست‌ساز مسابقه برگزار شود و به دانش‌آموزی که کارتش برنده می‌شود، همان کتابی را که معرفی کرده است هدیه بدهند.

کلاس‌هایی در کتابخانه

رفعت رضایی، مسئول کتابخانه می‌گوید: «به این نتیجه رسیده بودیم که یادگیری و تدریس همیشه هم نباید در کلاس باشد. اگر از این فضا فاصله بگیریم، یادگیری مؤثرتر می‌شود. سیستم کتاب‌داری را تغییر دادیم و اجازه دادیم بچه‌ها به قفسه‌ها دسترسی داشته باشند. اینکه کتاب‌ها در دسترس باشند و بچه‌ها بتوانند آن‌ها را لمس کنند، به آن‌ها جسارت آشنایی با کتاب را می‌دهد.

نگران نباشید!

حواسمان هست! پای اصلی این ماجرا نوجوان‌ها هستند. همان دانش‌آموزان با حالی که کارت پستال‌ها را درست کردند. پس ببینید نظر خودشان در مورد این طرح چیست:

از مدیر دبیرستان آیین روشن، خانم نوزری، دبیران عزیز خانم‌ها عباسی، خسروی، و مسئول کتابخانه خانم رضایی تشکر می‌کنیم که برای دوستی دانش‌آموزان با کتاب می‌کوشند.



کتاب‌خوان‌ها از راه می‌رسند

کم‌کم برنامه‌های متنوعی برای کتابخانه در نظر گرفتیم. کاری کردیم که دانش‌آموزان کتابخانه را دوست داشته باشند و بخواهند زمانی از روزشان را در کتابخانه بگذرانند. **رفیق مجله رشد:** این شیوه خیلی خوب است. چون ما را با کتاب و موضوع کلی‌اش آشنا می‌کند و بعد از خرید، پشیمان نمی‌شویم.

آیسان: کارت پستال آدم را جذب می‌کند. همین باعث می‌شود با حوصله‌تر به خصوصیات کتاب‌ها نگاه کنیم. شاید یکی از این کتاب‌ها همانی باشد که می‌خواهیم. اما اگر این کارت یک کارت بی‌رنگ و رو بود، ما هم نگاهش نمی‌کردیم.

ساناز: روش با حال و جالبی است.

خدایی با این روش خیلی با کتاب خواندن حال می‌کنیم!

سارینا: با این کار دیگران به سمت کتابخانه بیچاره و خاک خورده و کتاب‌هایی که منتظرشان هستند، می‌روند.

ثنا: من خیلی کتاب‌خوان نیستم، ولی این طرح باعث شد دلم بخواهد کتاب بخوانم.

یاسمن: این کار باعث شد سراغ چند رمان خارجی مشهور مثل «بینوایان» بروم.

روژین: یک ایده نو و قابل تحسین است. حتماً نتیجه خوبی خواهد داشت، چون همیشه ایده‌های جدید طرف‌دار پیدا می‌کنند.

فاطمه: با این کار حداقل یک نفر بیشتر کتاب می‌خواند. همین یک نفر یک نفر باعث می‌شود افراد بیشتری کتاب بخوان شوند. حتی خودم هم نسبت به کتابی که معرفی کردم، کنجکاو شدم. باید آن را بخوانم. فکر کنم خیلی قشنگ باشد!

تقدیم به مورچه کف اتاق!

می‌پرسم: اگر قرار باشد کارتتان را به کسی هدیه بدهید، آن فرد چه کسی خواهد بود؟

ملیکا: من آن را به یک کلاس اولی می‌دهم، چون اگر به کتاب معرفی شده علاقه‌مند شود، با خواندن آن، هم زبان فارسی را بیشتر می‌شناسد و هم توانایی خواندنش بهتر می‌شود. **مهشاد:** دوست دارم آن را به مورچه‌ای که کف خانه‌مان راه می‌رود بدهم تا در زمستان که در خانه‌اش نشسته است، آن را بخواند و حوصله‌اش سر نرود.

یاس: شاید به دوست خیالی‌ام و شاید به یک شخص خاص. **نسترن:** به کسی می‌دهم که به کتاب علاقه‌ای ندارد و کتاب خواندن را دوست ندارد. زیرا با این کارت به کتاب‌خوانی علاقه‌مند می‌شود. حتی اگر فردی غریبه باشد و تنها این را از او بدانم که کتاب نمی‌خواند.

فاطمه: یکی از معلم‌هایم که بهترین معلم من است و خواهد بود.

کیانا: حتماً به یکی از دوستان قدیمی‌ام می‌دهم که چند وقت است او را ندیده‌ام.

زینب: به خواهرم، چون علاقه زیادی به کتاب خواندن دارد.

هستی: به همه کسانی که برای کتاب‌خوانی ارزش قائل هستند و با کتاب درست رفتار می‌کنند.

پرنیان: به بهترین دوستم؛ کسی که در همه مشکلات به من امیدواری می‌دهد و کمک می‌کند.

یگانه: به برادرم؛ چون از من کوچکتر است و تجربه‌هایش بیشتر می‌شود.

روژین: به کتابخانه اتاقم با عشق تقدیم می‌کنم.

تیم برنده

جام باشگاهی کتاب‌خوانی برنامه‌ای است که از امسال برگزار می‌کنیم. تیم‌های کتاب‌خوانی تشکیل می‌شوند و واقعاً به تیم برگزیده جام قهرمانی می‌دهیم. این طرح هم بچه‌ها را به مطالعه تشویق می‌کند و هم کار گروهی را به آن‌ها یاد می‌دهد.

دشت لوت

سفر به گرم‌ترین نقطه زمین

سیاوش شایان



می‌خواهید دشت لوت را از نزدیک ببینید؟ بفرمایید ما حرفی نداریم. با چه وسیله‌ای می‌روید؟ شتر یا موتور؟! شاید بتوان با موتور مسافت اندکی را در دشت لوت پشت سر گذاشت اما واقعاً این دشت را فقط با شتر می‌توان پیمود. شترها کشتی بیابان‌ها هستند. آن‌ها بدون آب و خوراک، ده‌ها کیلومتر را در این محیط خشک و بیابانی پشت سر می‌گذارند.

روی نقشه جغرافیای ایران گستره وسیعی وجود دارد که روی آن نوشته‌اند: «دشت لوت». کسانی که نقشه‌های جغرافیایی ایران را ترسیم می‌کنند، وقتی به این منطقه از ایران می‌رسند، برای نشان دادن وسعت آن تا می‌توانند کلمات دشت لوت را می‌کشند تا مساحت زیاد آن را نشان دهند. تاکنون این منطقه جغرافیایی را روی نقشه ایران با دقت نگاه کرده‌اید؟



دشت لوت حدود ۴۰ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد! از بسیاری از استان‌های کشورمان وسیع‌تر است. این دشت قسمتی از استان کرمان، خراسان جنوبی، و سیستان و بلوچستان را دربر گرفته است. شهرت دشت لوت فقط به خاطر وسعت آن نیست. این دشت وسیع را گرم‌ترین نقطه روی کره زمین می‌دانند. گرمای ثبت شده آن ۷۰/۷ درجه سانتی‌گراد است!

گرم‌ترین منطقه در این دشت وسیع «گندم بریان» نام دارد. جایی که اگر گندم روی زمین بریزد و تابستان باشد، گندم‌ها با نور خورشید بریان می‌شوند. حالا حساب کار خودتان را بکنید.

وقتی دمای هوا در شهرها به حدود ۴۰ درجه می‌رسد، هزاران کولر، پنکه و وسایل خنک‌کننده به کار می‌افتند تا خانه‌ها، مدرسه‌ها و سایر جاها را قدری خنک کنند. هیچ‌کدام از این وسایل برای خنک کردن دشت لوت کاری از پیش نمی‌برند. فقط باید به زیرزمین رفت، یعنی به زیرزمین‌ها پناه برد؛ همان کاری که بسیاری از ساکنان آبادی‌های اطراف لوت می‌کنند. خانه‌هایشان را زیر زمین بنا می‌کنند.

شهرت دیگر این دشت به خاطر وجود بلندترین تپه‌های ماسه‌ای در آن است. تپه‌هایی که باد با ماسه‌ها می‌سازد و مرتب آن‌ها را جابه‌جا می‌کند. گاهی این تپه‌ها به آبادی‌ها و مزارع وارد می‌شوند و برای مردم مشکل ایجاد می‌کنند. مثل جاهایی که برف زیاد می‌بارد و مردم ناچار می‌شوند برف پارو کنند، در این آبادی‌ها ماسه پارو می‌کنند! اما حریف این تپه‌های سمج نمی‌شوند...

دشت لوت جایی بسیار دیدنی است! عده زیادی به خاطر دیدن آسمان صاف شب‌ها در آنجا و یا دیدن تپه‌های ماسه‌ای یا خرابه‌هایی که از دور به شکل شهری مخروطی به نظر می‌رسند، به لوت می‌روند. در آن چادر می‌زنند، گرما می‌خورند، ستاره می‌بینند، به سکوت آنجا گوش می‌دهند و روی تپه‌های ماسه‌ای راه می‌روند. سالانه هزاران ایران‌گرد و جهان‌گرد مشتاق از دشت لوت دیدن می‌کنند تا از زیبایی‌های آن لذت ببرند.

راستی! دشت لوت فقط مال مردم ایران نیست! این دشت آنقدر زیبا، وسیع، دیدنی و ارزشمند است که به‌عنوان یک اثر طبیعی ثبت جهانی شده است.

تپه‌های ماسه‌ای



خرابه‌های شهر خیالی لوت





در حیات وحش، حیوان شکارگر باید سریع حرکت کند تا طعمه‌اش را از دست ندهد.

طعمه هم باید با سرعت زیاد بدود تا خودش را از مهلکه نجات بدهد. این حرکات سریع و ناگهانی به بافت‌های بدن آسیب می‌رسانند، مگر آنکه وقتی حیوان دونده می‌ایستد، این انرژی حرکتی یا همان انرژی جنبشی خنثی شود. سیستم‌های طبیعی اندام‌های یک حیوان، با توجه به ساختار ارتجاعی، انعطاف‌پذیر و کشسانی‌شان می‌توانند این انرژی را خنثی کنند و از آسیب دیدن بافت‌های ظریف جلوگیری کنند.

رشته‌تار چسبناک عنکبوت آغشته به مایعی است که این جانور از خود ترشح می‌کند. بر اثر نیروی کشش مولکولی، این مایع به شکل قطرات ریز در می‌آید و هم‌زمان کلاف رشته‌تار را تشکیل می‌دهد. بنابراین وقتی مگسی با تار عنکبوت برخورد می‌کند، نخستین ضربه توسط قطرات ریز تار ابریشم خنثی و رشته‌تار از کلاف باز می‌شود و بدون آنکه پاره شود، کش می‌آید. پس از کشته شدن مگس، دوباره بر اثر نیروی کشش مولکولی قطرات مایع چسبناک شکل می‌گیرند و تار عنکبوت به حالت اولیه‌اش برمی‌گردد.

از تار عنکبوت تا

● مجید عمیق



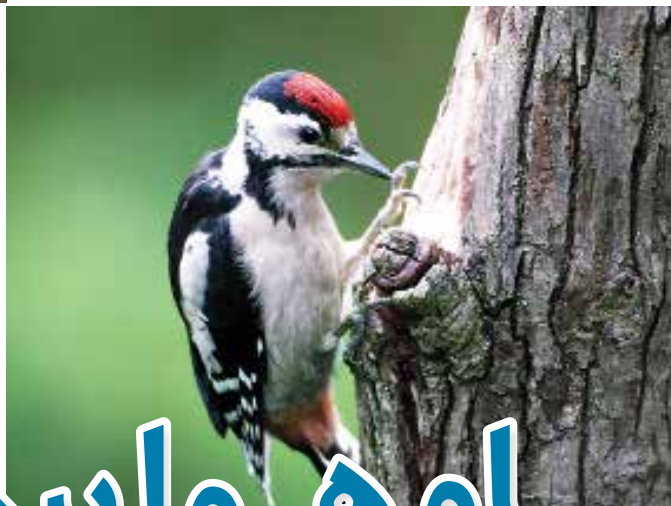
دانشمندان با الهام از ساختار تار عنکبوت، برای توقف هواپیمای جنگنده‌ای که با سرعت حدوداً ۳۰۰ کیلومتر بر ساعت و با وزن بیش از ۱۰ تن روی عرشه‌ناو هواپیمابر فرود می‌آید، از رشته‌کابل‌هایی استفاده می‌کنند که انرژی جنبشی هواپیما را خنثی می‌کند. رشته‌کابل‌ها همانند ضربه‌گیرهای رشته‌تار عنکبوت عمل می‌کنند که وقتی مگس یا حشره‌ای با این تار برخورد می‌کند، مانع از پاره شدن رشته‌تار می‌شوند.



همچنین، دوچرخه سواران از کلاه ایمنی استفاده می کنند تا در صورت افتادن بر روی زمین دچار ضربات مغزی نشوند. در حقیقت کلاه ایمنی مانند یک ضربه گیر عمل می کند.

یا وقتی دارکوب با سرعت ۲۰ کیلومتر بر ساعت روی تنه سخت درختان نک می زند تا حشرات را از زیر پوست تنه درخت خارج کند و بخورد، جمجمه دارکوب مانند یک ضربه گیر عمل می کند و مانع آسیب دیدن مغز دارکوب می شود.

هواپیمای جنگنده مجهز به دنباله ای است که هنگام فرود آمدن باید آن را با یکی از چهار کابل روی عرشه ناو درگیر کند و حدوداً پس از طی کردن ۱۰۰ متر متوقف می شود. در جهان گیاهان نیز، وقتی اندام پیچیده گیاه بالا رونده ای با چیزی تماس پیدا می کند، به دور آن می پیچد. سپس اندامها شروع به پیچیدن به دور خود می کنند و به صورت یک کلاف فنری در می آیند. یا وقتی قوچها با یکدیگر سرشاخ می شوند، مغز قوچ وحشی به وسیله یک سپر محافظ استخوانی محافظت می شود و این سپر نیروی ضربات را خنثی می کند.



ناو هواپیمابر



در شبکه های اجتماعی به کانون هواداران رشد بپیوندید:



@iRoshd

با مطالب متنوع و جذاب



دوربین

● نفیسه مرشدزاده



پشت دخل نبود

تشویق و تنبیه می‌توانند در جهت یک هدف کار کنند. این سبک زندگی آدم‌ها و نوع رفتارشان است که همه چیز را مشخص می‌کند. گاهی تشویق کارساز است، گاهی هم تنبیه و تندی کار را پیش می‌برد. ابراهیم حاتمی‌کیا، کارگردان فیلم‌های سینمایی زیادی مثل «بادیگارد» و «آژانس شیشه‌ای» است که جایزه‌های زیادی هم برای فیلم‌هایش گرفته است. حاتمی‌کیا در نوجوانی به مسیر دیگری می‌رفت که عمویش مانع شد و مسیر زندگی جوان را تغییر داد. اگر آن تندی و تغییر نبود، حالا او به جای اینکه روی سن برود و جایزه بگیرد، معلوم نبود چه شغل و پیشه‌ای داشت.

پانزده سالم که بود، رفتم پشت دخل مغازه خواربار فروشی پدرم ایستادم. فکر می‌کردم جایم آنجاست. البته تا یک جایی فکر می‌کردم قرار است مهندس ساختمان بشوم. برای همین خیز برداشته بودم بروم هنرستان صنعتی، نقشه کشی یا معماری بخوانم. مطمئن بودم نمره‌اش را هم می‌آورم. بعد که کارنامه‌ها آمد، معلوم شد قبول نشده‌ام و رفتم مغازه پدرم.

پشت دخل که می‌ایستادم، از پنجره می‌دیدم بچه‌ها مدرسه می‌روند. به خودم می‌گفتم به جایش من زودتر مرد شده‌ام و پشت دخل ایستاده‌ام. بابا کنارم بود و تأییدم می‌کرد. البته اگر یکی می‌پرسید چرا پسر مدرسه نمی‌رود، می‌گفت: «تنبیل دی». ولی انگار یک جوروی داشت با دست پس می‌زد و با پا پیش می‌کشید.

یک عمو دارم که از بابای من بزرگ‌تر است. آن روز آمده بود سلام و علیکی با برادرش بکند که مرا پشت دخل دید. گفت: «مدرسه‌ها مگه باز نشده؟»

دیدم انگار توی لحنش دارد انقلابی رخ می‌دهد. رویم را کردم به آقام که یعنی تو توضیح بده. آقام هم با سستی گفت: «عرضه نداره دیگه. نرفته.»

عموم گفت: «عرضه چی رو نداره؟»

بابام گفت: «نمی‌خواد بره دیگه. زورم بهش نمی‌رسه. چی بگم؟»
عموم از همان‌جا که ایستاده بود، از توی چارچوب در گفت:
«غلط کردی!»

فکر کردم با من است، نگو به بابام می‌گفت. بابا احترام او را نگه می‌داشت و تا خواست چیزی بگوید، عمو آمده بود پشت دخل و گوش مرا گرفته بود: «بیا بیرون! واسه چی پشت دخل وایستادی؟»
من که بغضم هم گرفته بود، گفتم: «آقا نمی‌شه به خدا! رفتم نشد. نمی‌تونم. رد شدم.»

ولی مگر عموم این حرف‌ها سرش می‌شد. گفت باید برگردی مدرسه. گفتم: «کجا برم؟ ثبت‌نام‌ها تمام شده.»
گفت: «همین امسال، باید همین امسال بری.»

گفتم: «خب کجا برم؟» گفت: «همون‌جا که محمود پسر من می‌ره.»

محمود کمی از من بزرگ‌تر بود. می‌رفت هنرستان خدمات قدوسی. رفتم هنرستان. برای این که بروم پشت دوربین، اول باید از پشت دخل بیرونم می‌کشیدند.

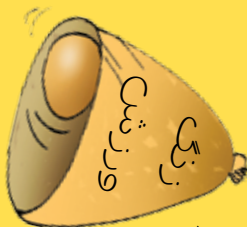


ضد زنگ

• زیر نظر علیرضا لبش

• تصویرگر: مهدی صادقی
• تصویرگر صفات:
میثم موسوی -
مهدی صادقی





دستی معروف

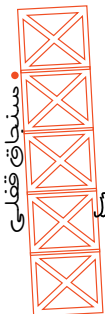
دلی ام اسطورہ اعمار پور
آدمی پر زور و وزیر شکار پور
روزہا بسیار زحمت می کشید
سال ها تا نصف شب بیدار پور
قدر بلند و قهرمان پور و قوی
پهلوانی قار و قهار پور
گاه در ترکیه لاهی، روسیه
گاه یک مدت مارا کلسکر پور
هر بنا می رفت کشتی می گرفت
با تمام خلق در پیکار پور
در میان کاروان های آلم...
پیک مان همواره پرچم دار پور
هر صریخی خاک می شد پیش او
کمتر از یک ثانیه تا کر پور
هر زمانی که مدالی می گرفت
کل ایران از خوشی سرشار پور
ترس می انداخت بر جان رفیق
کرپه یک انسان بی آزار پور



علت فستگی لاک پشت ها مشفص شد
شاید برای شما هم سؤال پیش آمده است که چرا
لاک پشت ها بجوری رفتار می کنند که آدم دلش می فواید
به آن ها بگوید: «پیزی شره عزیزم؟ با من راحت باش!»
چرا این قدر ناراحت و فسته ای؟
بعد می فواهی بغلش کنی و در حالی که گریه می کند،
بگویی: «غصه نفور رفیق، همه چی درست می شه.»
دانشمندان علم لاک پشت شناسی بالا فراه توانستند
با زحمات شبانه روزی یکی از لاک پشت ها را از لاک
تنهایی فویش در بیاورند و راز فستگی آن ها را کشف کنند.
به گفته دیپورتیوو لاک پشتینا، جانور شناس معروف پفر و

بدر بن گینه استوایی، لاک پشت ها در فائنه خود که بر پشتشان
سوار است، تردمیل و تجهیزات کامل بدن سازی دارند و
طبق عادت هر روز دو ساعت روی تردمیل می دونند و آنقدر
فسته می شوند که هس ندارند، جواب سؤال ما را بدهند.
لاک پشت ها موفوداتی اجتماعی هستند و قوانین برایشان
اهمیت دارد. اگر یکی از آن ها بنا به دلیلی یک روز صبح
ورزش نکنند، لاک پشت های دیگر بلاکش می کنند و توسط
مسئولان لاک و مهر فواید شد و پس از افز تعهد از فرد
فاطی، با توفیه به فستگی لاک پشت ها، چند روز طول می کشد
تا مسئولان فک لاک کنند که این کار مشکلاتی را برای آن ها
به همراه فواید داشت.

خم آه خال



پخمه و نفیه (و هم لاسی هستر. آن ها همراه با بقیه هم کلاسی ها به اردو رفته اند. پخمه
و نفیه کنار رودخانه ای نشسته اند. پخمه مقدار زیادی خوراکی با خود آورده که می خورد و
آشغال و پلاستیک آن را داخل آب می اندازد.

نفیه: این قدر آشغال توی محیط زیست نریز.

پخمه: اینها که محیط زیست ما نیست.

نفیه: پس چیه؟

پخمه: محیط زیست ما می ها. من هیچ وقت توی محیط زیست خودمون آشغال نمی ریزم.
ولی محیط زیست ما می ها ربطی به من نداره.

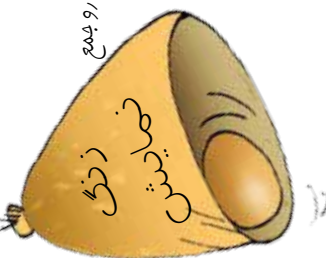
نفیه: نایفدا همه جای زمین محیط زیست ماست.
پخمه: حالا چی شره مکه. شهورداری می بار این آشغال رو جمع می کنه و ازشون برق تولید
می کنه. اگر هم نکرد، فورش به برق تیریه می شه.

نفیه: می دونی چند سال طول می کشه تا پلاستیک تیریه بشه؟
پخمه: نه، وقت نکردم حساب کنم. چند سال؟
نفیه: ۵۰۰ تا ۵۰۰ سال.

پخمه: اوم. این قدر شلوعش کردی که فکر کردم میلیون ها سال طول می کشه. چهار صد
پونصد سال که پیزی نیست. پشتم روی هم بزاری رفته.

نفیه: می دونی سال یعنی چه؟ می دونی متوسط عمر آدم چند ساله؟
پخمه: نه! برای چی باید این همه اطلاعات رو حفظ کنم؟ دوباره امتحان ریاضی داریم؟
نفیه: متوسط عمر آدم در جهان ۷۸ ساله که توی کشور ما از این هم کمتره، یعنی ۷۴
سال. حالا ۵۰۰ رو تقسیم بر ۷۸ کن. ببین چند نسل بعد از تو، این آشغالی که توی

محیط زیست می ریزی، باقی می مونه.
پخمه بلند می شود و لباس هایش را در می آورد.
نفیه: چی کار داری می کنی؟
پخمه: هییی! ریزم که همین الان پریم توی آب و آشغالام رو جمع
کنم. راحت ترم تا به این سوالات ریاضی تو جواب بدم.





کل دنیا دلی ام را می شنافت
چون که تیر اول افتر بود

رنج و سفتی را تحمل کرده بود
صبر او بر عکس من بسیار بود

بعد از این که رفت از کشتی کتر
زنگ اش مشکل و دشوار بود

ششصد و ده تا مدالی هم که داشت
کوشتای آونیز بر دیوار بود

البته او با وجود مشکلات
با همه همواره فوش رفتار بود

قهرمانی با وقار و فوب بود
پیش مردم تا ابر محبوب بود

نق‌های پاییزی

• شروین سلیمانی

فصل تابستان و آن دوران شاد
ای دروغا، رفت مثل برق و بار

مس فوب خوردن و خوابیدنش
در تنم دارد کماکان امتداد!

چون شنیدم فصل درس و مشق شد
داشت قلبم از تپش می ایستاد

فصل تعطیلی کمی کوتاه بود
کاش مسئولین کنند آن را زیاد

امتحان و تست دارند استرس
دارم از این امتحان‌ها انتقاد!

کاش می شد امتحان را حذف کرد
بای آن روزی دو ساعت پند داد!

کاش می شد درس را در مغز کرد
با شرنک و قرص و کپسول و پمار!

نق زدن‌های مرا جدی بگیر
وضع من این قدرها هم نیست عار!

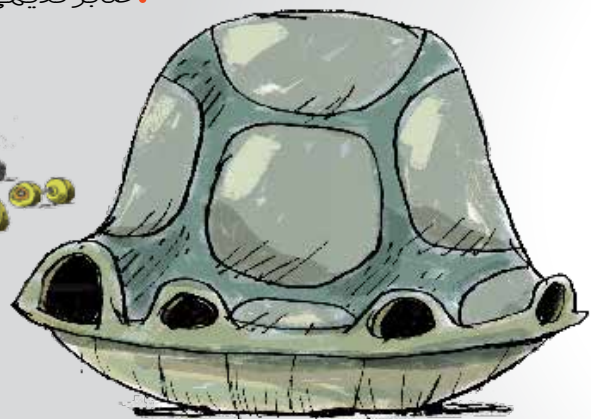
مهر ماه آمد مدارس باز شد
از ته دل شامم از این رویداد

در حضور هم‌کلاسی‌های خود
می نویسم توی دفتر با مدره!

فصل پاییز است و فصل سبز درس
زنره بار این فصل زیله... زنره بار!



• صابر قدیمی





اولی: این پنذروقت، آله بی کله شدرهای چه کله می کنی؟

اولی: بطور است؟ از ک، اداره بهتر است؟

فانہ شروع کردہ ۱۴۰۱

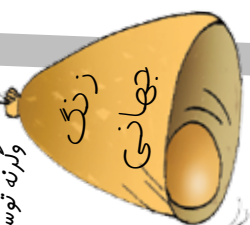


مستری: آقا، سون، سوپ من دو تا
هس هست!

گل سون: بفشیر قریان، جمعه‌ها مشتری زیاد
از (م) و به شما بیشتر از دو تا نمی‌رسد

-Since he lost his money, half of his

- And the other half ?
- They don't know yet about losing



کسی دل در به همراه ستم پیچیده در دست .
 انٹی عشر هم رنج بیدرو از در به خود پیچید ، تاہر است لیفتد بزنر

شهر و مردان موقع مردن پر شهروندان را به تأخیر بیندازد تا از آن شهر به شهر دیگری بروند. مردنشان را به افکار مغزها داریم و آن‌ها فوراً اموات. این به آن درایض می‌آید، ما فوراً مغزها زدن اجباری است. یعنی اگر و آن‌ها این‌که در شهر «میلان» ایتالیا ببقیند زدن اجباری است. یعنی اگر

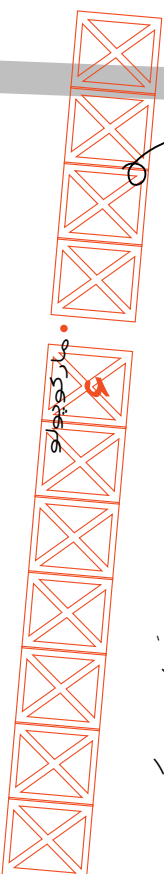
در یکی از شهرهای ایتالیا به نام «فاسیانو» دل ماسکیو آمدن غیر قانونی است، چون گورستان دیگر را برای مرده نزارا از این رو نهاده، نزارا فرشته مرگ همه‌گنگ کنند، بلکه

و کلی هم حال می‌کردیم، این ایتالیایی‌ها پیتزا می‌فروزد و به ایتالیایی‌هاست. یعنی...

استی پینتو هم با آن دست دراز می‌کرد. در آن روز که به بالا رفتن از پل رسید، پینتو با او گفت: «ببین! آن همان «کیش لقه» از افتراعات قدیمی چهاراه‌های شهرم به زور به مردم آرماس قلابی می‌فروشد و رفت دنبال زندگی‌اش. تازگی‌ها شنبیره شده که سر شد. ولی بالاخره با کمک‌های بشردوستانه فرشته مهربان آرم

نکته است به در هیچ کسی نمی‌فهردا
ایتالیا به‌نسبت به معنی «سرزمین گاو(کود)» است و چون این نام‌گذاری به مسائل
داخلی فوئشان مربوط است بنده هم رقابت نمی‌کنم؛ فعلاً این‌فوری راحت‌تر نرد

کتابخانه است و چون این چکمه دراز گل و گشاد فقط یک





• سیب زمینی بیشتر در کبای کشور کشت می شود؟
○ در دافل کشور

• فرگوشی از جنوب جنگل به سمت شمال در حال حرکت است. یک شکارچی در سمت جنوب غربی جنگل قرار دارد. اگر از سرعت باد صرف نظر کنیم، بهترین راه برای شکار فرگوش کدام است؟
○ شلیک کردن به آن



• زرافه ها کجا زندگی می کنند؟
○ در باغ وحش

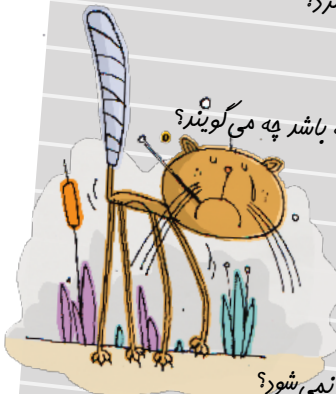
• برای دیدن یک جسم، چه چیزی به جز نور لازم است؟
○ یک جسم



• مامردان قاپار که بود و چه کرد؟
○ پادشاه بود و حکومت کرد

• در هنگام پرواز بال های خود را تکان نمی دهد.
○ فلبان

• چگونه می توان نیم سازه یک زاویه را رسم کرد؟
○ با کمی دقت و به کمک فط کش



• به راننده قطاری که عینک و سپیل داشته باشد چه می گویند؟
○ لوکوموتیوران

• چگونه می توان آن طرف دیوار را دید؟
○ از دافل پنجره

• کدام بیماری گربه هرگز به انسان منتقل نمی شود؟
○ دم درد

• فسوف در چه زمانی از سال اتفاق نمی افتد؟
○ در شب ها

• چگونه می توان یک لیموشیرین را پس از تلخ شدن خورد؟
○ یک لیموی تلخ را می توان به ساگرکی خورد.

در این کتاب، از پرسش های ساده تا پیچیده و از موضوعات علمی تا ادبی و تاریخی، سوالاتی گردآوری شده است که به شما کمک می کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید.

این کتاب به شما کمک می کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید. سوالات در این کتاب به گونه ای گردآوری شده است که به شما کمک کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید.

این کتاب به شما کمک می کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید. سوالات در این کتاب به گونه ای گردآوری شده است که به شما کمک کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید.

این کتاب به شما کمک می کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید. سوالات در این کتاب به گونه ای گردآوری شده است که به شما کمک کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید.



این کتاب به شما کمک می کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید. سوالات در این کتاب به گونه ای گردآوری شده است که به شما کمک کند تا با دقت و تمرکز بیشتری به سوالات پاسخ دهید.

مهیا: بچه‌ها خوب شد از تعطیلات تابستون خلاص شدیم. من که دیگه نمی‌تونم از جام تگ‌تون بفرم.

شایسته:

از پس فوردی، پاتی شدی؟

مهیا: نه بابا، از پس پای رایانه نشستم و همه کارهام رو آنلاین انجام دادم. حال ندارم بلند شم بیام مدرسه. نمی‌شه توی اینترنت مدرسه بفریم، بغرستش در فون؟

افسانه:

ما هم صبح تا شب در کنار خامیل توی فضای مجازی بودیم.

سولماز:

توی گروه خانوادگی ما که فقط دعوا بود و ما بچه‌ها توی گروه، پدر و مادرها و قاله و عمه‌ها را از هم جدا می‌کردیم.

سپیدا:

پدر بزرگ من به کانال ساخته بود و جوک توش می‌فرستاد. بابام برای فقط آپروی خانواده، کانالش رو فیلتر کرد.

سولماز:

من که فقط «لایو» توی «اینستا» می‌ذاشتم و هی «لایک» و «کامنت» می‌گرفتم.

مهیا: دفتر قاله‌ات به دونه لایک کرده بود و به دونه کامنت هم من نوشتم که لایو از پنکه سقفی فون تون آفه چه جزایبی داره؟!

سولماز:

هالا نمی‌شد ما رو توی جمع ضایع نکنی؟

سمیرا:

بابای من میوه فروش بود. مردم این قدر توی مهمونی‌ها، به جای میوه و شیرینی با اینترنت وای فای از مهموناشون پذیرایی کردن، بابام ورشکست شد. الان رفته به مغازه اینترنت فروشی راه انداخته.

سپیدا:

اینترنت خوب کیلو چنده؟

سمیرا:

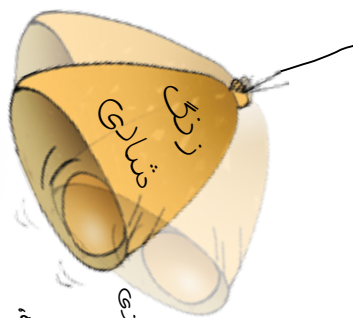
برای شما ارزون حساب می‌کنیم. البته کیلویی نمی‌فروشه، کیکی می‌فروشه.

مهیا: به چند کیگ از فوباش بفروست، واسه مریض می‌فوام. امروز می‌فوام بریم عیادت مادر بزرگم. گفته کمپوت نیارید، مهم اینترنت نیارید.

شایسته:

من دیگه حرفی ندارم.

زنگ
فناوری



• علی گودرزی

خدا شربت

به یکی گفتن اسم به میوه فروش منزه،
آب دار و شیرین رو بگو.
گفت: فیلر
گفتن: کدش آب دار و شیرینه؟
گفت: معلومه تا حالا با پایی شیرین
نخوریشا



سختی تا بچه داشتن برای هم حالی می بستن؛
اولی: بابای من هر وقت ماشینش رو می شوره، بارون می گیره.
دومی: اینکه چیزی نیست. افیلر هوشناسی هر شب از بابای من
می پرسه که ماشینتو می بری کارواش یا نه؟
سومی: مویایش رو جواب می ده: بله... بله؟ نفیر... امشب
نمی شه. بریز فردا شب بیایر
بقیه پرسیدن کی پور؟
سومی: هیچی ابرهای کومولوس پورن، می خواستن ببینن امشب
می توفن بیارن یا نه.

المیلیک خالی بند

سیم مورد و کولر رو پوری تنظیم کردم
که وقتی کولر رو روشن می کنی، مورد
فلوش می شه...
اینو از گروه باباها دزدیدم، داشتن بر نامه
می پیدر برای تابستون.

باباهای cool

دود چراغ قوه

یه
دیشب داشتم کتاب می خوندم برق رفت. یه
نیم ساعتی زیر نور چراغ قوه گوشیم، کتاب رو
خوندم تا برق باز بیاد... این نیم ساعتو تا آخر
عمر بچم سر کوفتش می زنم، می گم ما زیر نور
چراغ قوه به بربقی کتاب می خونیم، اونوقت
شما این پوری!



علی خضری

کلی

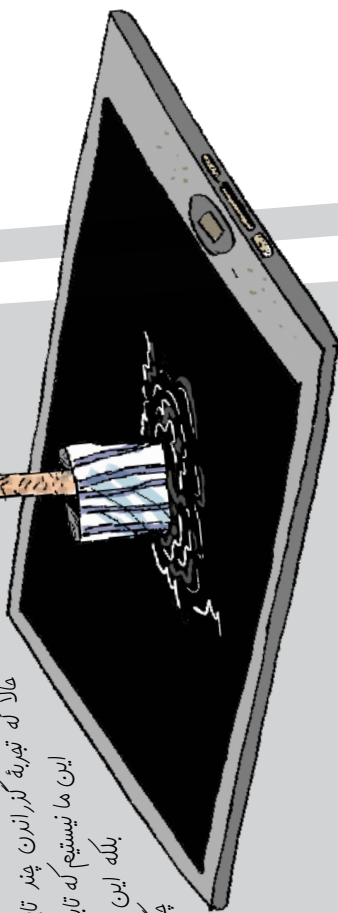
یادم می آید اولین سالی که مدرسه مان تعطیل شد و می خواستیم تابستان خود را چگونه
بگذرانیم، پدرم آخر تابستان و شب اول مدرسه که مثل شنبه بعد از سیزده بدر، مثل
آن حیوان بابر است، دست مرا گرفت و گفت: «پسر م، این تابستان خود را چگونه
گذرانری؟ بعد از این همه تابستان هایت مثل همین است و آن ها را هم چگونه
می گذرانی،»
پدرم می گوید، پدرش که فیلی تابستان ها را گذرانده است، اول تابستان دستش را
می گرفته و به یک مکانیکی می برده و می گفته است که تابستان خود را اینجا چگونه گذران،
بعد از مکانیکی هم می رفته و در کوچه ها «دوچرخه سواری و فوتبال بازی می کرده است.
البته یک جای فروش حالی اش این است که دیگر پدرم نمی توانم دست مرا بگیرد و به
مکانیکی ببرد چون اگر این جور جایی پیدا کند، خودش می رود مشغول می شود.
سال گذشته پدرم قول داد که اگر معلم خوب بشود، برانیم یک «دوچرخه و یک توپ
فوتبال بفرم که تابستانم را به خوبی چگونه بگذرانم. اما متأسفانه هرچه با جایزه هایم خواستم
تابستان را چگونه بگذرانم نشد. چون هیچ پنهانی حاضر نبود تابستانش را در کوچه
بگذرانم و آن را پای «تبلت» و بازی رایانه ای چگونه می گذرانم و من
مجبور بودم بروم توی خانه توپ بازی کنم و همسایه آزار می دهم.

مالا که تهریه گذرانم چند تابستان را دارم، می فهمم

این ما نیستیم که تابستان را چگونه می گذرانیم.

بلکه این تابستان است که ما را

چگونه می گذرانم.



تحقیقات سالم در تفریحات سالم

روح الله احمدی
تصویرگر: مجید صابری خُزاد





● نیرامانی ● تصویرگر: حمیدرضا بهرامی

افقی

۱. عملیات بزرگی که سبب آزادی خرمشهر شد - وسیله‌ای برای بلند کردن اتومبیل ۲. سمت چپ - برعکس ۳. حیوان حیل‌گر - دانش‌آموز در امتحان می‌گیرد ۴. مکان - جمع غده - کامل‌تر ۵. ظاهر ساختمان - کلمهٔ سری ۶. نجاری - کمک ۷. تراس - آزاد ۸. کرم‌خون‌خوار - بوی نم - بالا آمدن آب دریا ۹. جمع آیه - کال ۱۰. قسمتی از پا - مردم به زبان عربی - ضمیر سوم شخص مفرد ۱۱. زمین به زبان ترکی - مرکز استان مازندران - مشکوک ۱۲. خرمشهر در زمان جنگ تحمیلی به این نام معروف شد - با سر ضربه زدن به توپ

عمودی

۱. مرکز استان خراسان جنوبی - یکی از کتاب‌های درسی ۲. بله به زبان انگلیسی - جمع امیر - فلانی ۳. کدر - معلق ۴. واکنش غیرارادی پس از نوشیدن دوغ - جوهر - یکی از نتهای موسیقی ۵. بد اندیش - قوت روزانهٔ مردم ۶. جمع ماده - نام یکی از خودروهای داخلی - کمان‌دار نام‌دار شاهنامه ۷. تکرار این کلمه به معنی خندهٔ عامیانه است - نقدی خرید نکردن ۸. گوهر - یکی از مراسم حج در این مکان انجام می‌گیرد ۹. امواج سهمگین پس از وقوع زمین‌لرزه - بزرگ‌ترین اقیانوس جهان ۱۰. زمین پوشیده از نمک - از مجموع چند آیه تشکیل می‌شود ۱۱. یکی از شهرهای استان فارس - دلسوزی با املا غلط - وحشی ۱۲. ماده‌ای خوشبو - مراسم بزرگداشت

	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱												
۲												
۳												
۴												
۵												
۶												
۷												
۸												
۹												
۱۰												
۱۱												
۱۲												

مش

● مه‌رسا لطانی

جهان ما پر از رشته‌های هیجان‌انگیزی است که شاید حتی فکرش را هم نکرده‌ای. درس‌هایی که شاید در آن‌ها بهترین باشی. مثلاً اگر دست‌به‌آچار هستی یا خیاطی بلدی، می‌توانی از همین دورانِ مدرسه دروسشان را هم بخوانی و وقتی سال آخرِ مدرسه فارغ‌التحصیل شدی، وارد بازار کار شوی. مدرسه‌هایی هستند به اسم «هنرستان فنی و حرفه‌ای». این مدرسه‌ها که از پایه نه دانش آموزها را ثبت‌نام می‌کنند، وظیفه‌شان این است که به جای تدریس درس‌های کسل‌کننده که نمی‌دانی به چه کاری می‌آیند، کارهای عملی یادت بدهند. بگذار برایت بگویم که اگر کار عملی را به صورت علمی و در محیط آموزشی یاد بگیری چه فایده‌ای دارد. بیا باهم عکسی از سفرم به «شهر کرد» را ببینیم تا برایت ماجرای را تعریف کنم.



مرتع سرسبز تمام دامنه کوه را پوشانده بود. تعداد بزهای گله نسبت به گوسفندان چشمگیر بود.

در یکی از مراتع بزرگ و پر از گله اطراف شهر کرد، یک دخترک دبستانی را ملاقات کردم. که چوپان بود. هم درسش را در بخشی از سال می‌خواند و هم به خانواده کمک می‌کرد. تعداد بزها در گله دخترک زیاد بود. دلیلش هم این است که دام‌داران سنتی فکر می‌کنند نگهداری بز به نسبت نگهداری از گوسفند کم‌هزینه‌تر است. بز بیشتر زاد و ولد می‌کند و کمتر بیماری می‌گیرد.

حالا بیا فرض کنیم که این دختر بزرگ شود و به سن ۱۵ سالگی برسد. با توجه به شغلی که دارد یا علاقه وافرش به طبیعت، در مدرسه فنی و حرفه‌ای یا کاردانش ثبت‌نام کند که رشته «پرورش گیاهان» یا «پرورش دام» را به صورت علمی آموزش می‌دهند. در مدرسه یا در خانه احتمالاً به اینترنت دسترسی خواهد داشت و به صورت رایگان می‌تواند آموزش‌های به‌روز و کارهای عملی



ساغل هیجان انگیز!

درباره دامداری علمی را در وبسایت‌هایی نظیر «آپارات» یا «یوتیوب» ببیند. آن موقع است که با مفاهیمی نظیر «مدیریت دامداری» و «مدیریت چرای دام» آشنا می‌شود. آن وقت دخترک در کنار آدم‌بزرگ‌ها قد راست می‌کند که: «اگر تمام تمرکز بر پرورش بز باشد، ممکن است به محیط‌زیستمان آسیب بزنیم. بز معمولاً از بوته‌های مراتع تغذیه می‌کند. بوته را از ریشه می‌کند و چرای بی‌رویه این دام، پوشش گیاهی مرتع را کم از بین می‌برد. در نتیجه در اولین بارش باران، شهرمان را سیل خواهد برد! چرا که دیگر بوته‌هایی را باقی نگذاشته‌ایم که سد طبیعی آب باران باشند و از شهرمان در برابر سیل مراقبت کنند.»

دخترک دیگر خاک را خوب می‌شناسد. او هم به افزایش درآمد خانواده کمک بزرگی می‌کند، هم شهری را نجات می‌دهد و محیط‌زیستش را حفظ می‌کند.

آدم‌بزرگ‌ها فقط بلدند شغل‌ها را به دو دسته تقسیم کنند: دکتر و مهندس! در حالی که شغل‌های هیجان‌انگیز زیادی برای کشف و کار دست نخورده باقی مانده‌اند. حرف این آدم‌بزرگ‌ها را گوش نکن! این تو هستی که به یک شغل اعتبار و ارزش می‌دهی، نه یک شغل به تو. وقتی کاری را حسابی یاد بگیری و جزئیات بیشتری از حرفات کشف کنی،

آن وقت است که لذت دنیا را خواهی برد و این لذت را به دیگران هم نشان خواهی داد. اگر هنوز انتخاب رشته نکرده‌ای و ته ذهنت این است که در همین شهر یا روستایی که هستی، کار درست و حسابی بکنی، همین امروز سراغ مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای شهرت را از اینترنت یا اداره آموزش و پرورش بگیر. فهرست رشته‌هایشان را به دقت مطالعه کن و

ببین کدامشان به سبک زندگی‌ات بیشتر می‌خورد. سراغش برو. کلیدواژه «شماره تلفن اداره آموزش و پرورش شهر ...» را همراه با اسم شهر یا روستای محل سکونت در گوگل جست‌وجو کن. شماره تماسشان را در بخش‌هایی مثل «ارتباط با ما» یا «تماس با ما» پیدا کن؛ با این ادارات تماس بگیر و اطلاعات نزدیک‌ترین مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای را پیدا کن. جوینده یابنده است! از مسئولان مدرسه هم می‌توانی سراغ اداره آموزش و پرورش را بگیری و سری به آنجا بزنی و درباره مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای پرسی.

مثلاً اگر کلیدواژه انگلیسی «DIY» (که مخفف «Do It Yourself» به معنای «خودت انجام بده» است) را در کنار کلمه چیزی که می‌خواهی خودت درست کنی بنویسی، خواهی دید چه ایده‌های خوب و ارزانی برای ساختن و کار کردن پیدا می‌کنی. من کلمه «Poultry» که به معنای پرورش طیور است را جست‌وجو کردم و یک ویدیو ساخت ظرف غذا برای طیور پیدا کردم. این ویدیو را از اینجا دانلود کنید:



اگر انگلیسی‌ات خوب نیست، می‌توانی از «مترجم گوگل» (Google translate) استفاده کنی. من هم به کمک مترجم گوگل، «livestock» را که به معنی پرورش دام است، جست‌وجو کردم و مطالب آموزشی بسیاری پیدا کردم. این لینک ویدیویی کوتاه در مورد گاو و فناوری لوله‌های مکشی برای دوشیدن شیر گاوها است:



قطره‌های باران

سعید روح افزا

خدا مهربان است

مهربان است که شما را آفرید.
مهربان است که زمین را برای شما آفرید و اجازه داد
که از امکانات آن بهره ببرید.
مهربان است که آسمان را آفرید
و آن را بر فراز زمین چنان نگه داشت که فرو نریزد.
مهربان است که خورشید و ماه را در مداری قرار داد
تا در پی هم طلوع و غروب کنند.^۱

۱. گزیده‌ای از: سورة تین، آیه ۴؛ سورة الرحمن، آیه ۱۰؛ سورة حج، آیه ۶۵؛ سورة الرحمن، آیه ۷؛ سورة حج، آیه ۶۵؛ سورة الرحمن، آیه ۵.

بر حریر دل

اکرم کشایی

پاییز را برای بهار دوست دارم

شب را برای روز، پاییز را برای بهار، گریه را برای خنده، و پایان را
برای شروعی دوباره دوست دارم!

داستان ابراهیم خلیل (ع) را دوست دارم. «آتش» را برای «گلستان» دوست
دارم! زمین خوردن را برای بلند شدن از زمین دوست دارم!

وقتی هر فرودی به واسطه قدرت لایتناهی تو می‌تواند به اوج برسد، فرودی که
می‌رساند به اوج را دوست دارم. حرکت خستگی ناپذیر موج را دوست دارم. سورة زمر،
آیه ۵۳ (لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ)، «از رحمت خدا مأیوس نشوید» را دوست
دارم. فقط ناامیدی را دوست ندارم.

خدا چند تا گناه ما را می بخشد؟

آمرزش و بخشش خدا، حد و مرزی ندارد. خدا پس از هر توبه (پشیمانی و جبران)، هر گناهی که باشد- از هر کسی و به هر اندازه‌ای- می‌بخشد.

بدترین گناه، ناامید شدن از خداست. **امام سجاد** (علیه‌السلام) در صحیفه سجادیه می‌فرماید:

- ای خدای من! ای سرور من! اگر گناه‌های من، از خاک زمین تا آسمان را بپوشاند و آن‌گاه ستارگان را بشکافت و تا آخر پیش برود، از آمرزش تو مأیوس و از رسیدن به خشنودی تو ناامید نمی‌شوم^۱

فقط باید مراقب باشیم که این سخنان امیدبخش، باعث نشود که فریب شیطان را بخوریم و آمرزش خدا را بهانه‌ای برای دور شدن از او و زیر پا گذاشتن فرمان‌هایش بسازیم.

۱. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۶۷.

دستی که پیامبر (ص) بوسید حکایت

● مجید ملامحمدی

جنگ تازه تمام شده بود. جنگجویان داشتند از جنگ برمی‌گشتند. همه خسته بودند. اسب‌هایشان دیگر توانی نداشتند. پیامبر (ص) که لباس جنگی به تن داشت، جلوی آن‌ها بود. وقتی به شهر «مدینه» رسیدند، زن‌ها و مردها و بچه‌ها با شادی به دیدنشان رفتند. سپاه اسلام بر دشمنان پیروز شده بود. **سعد انصاری**، یکی از دوستان پیامبر (ص) بود. دلش برای حضرت محمد (ص) تنگ شده بود. از لابه‌لای اسب‌ها گذشت تا او را ببیند. بالاخره چشمش به او افتاد. دلش پر از شوق شد. دست‌هایش را باز کرد و گفت:

«فدای محمد عزیز شوم!»

بعد پیامبر (ص) را در آغوش گرفت. پیامبر (ص) دست‌های سعد را با مهربانی گرفت و حالش را پرسید.

دست‌های سعد زبر بود. پیامبر (ص) نگاهی به آن‌ها کرد و با ناراحتی گفت:

«دست‌هایت چه شده سعد؟! چه آسیبی به آن‌ها رسیده؟»

سعد خندید و گفت: «ای پیامبر مهربان! من یک کارگرم. کارم هم با طناب و بیل است هر چه پول در می‌آورم، خرج زن و بچه‌ام می‌کنم. به همین خاطر، دست‌هایم زبر و پوست پوست شده.»

پیامبر (ص) فوری دست او را بوسید.

سعد خجالت کشید. صورتش سرخ شد. پیشانی‌اش عرق کرد.

پیامبر (ص) با خوش‌رویی گفت: «این دست، دستی است که آتش جهنم آن را نمی‌سوزاند!»

پرنده خوشبختی از نظر هر کسی رنگی دارد. بعضی‌ها پرنده خوشبختی‌شان سفید است، بعضی سبز و حتی بعضی قرمز. اما «می‌تیل» و «تیل‌تیل» به خواسته‌پری به دنبال پرنده خوشبختی آبی رنگی می‌روند، هر کس این پرنده را داشته باشد، خوشبخت می‌شود. این جست‌وجوی «می‌تیل» و «تیل‌تیل» در نمایش‌نامه‌ای به نام «پرنده آبی رنگ» به پایان می‌رسد.

نمایش‌نامه پرنده آبی رنگ

(سن، کلبه ساده یک هیزم شکن را نشان می‌دهد. یک بخاری با چند تکه هیزم که کم‌کم می‌سوزند، یک ساعت دیواری با پاندول وزنه‌ای، یک چرخ نخ‌ریسی، یک شیر آب، یک کمد، یک تابلو و چند پارچه ظریف دیده می‌شود. روی میز یک چراغ نفتی روشن است و پای کمد یک سگ و یک گربه دراز کشیده‌اند... تیل‌تیل و می‌تیل در تخت‌های کوچکشان خوابیده‌اند.)

تیل‌تیل: خوابی؟

می‌تیل: تو چطور؟

تیل‌تیل: نه، می‌بینی که با تو حرف

می‌زنم.

می‌تیل: امشب عید است... نه؟

تیل‌تیل: نه، فردا عید است. اما امسال خانه ما بوی عید نمی‌دهد، از عیدی هم خبری نیست.

می‌تیل: چرا؟!

تیل‌تیل: شنیدم مادر می‌گفت: امسال نتوانسته است به شهر برود و بابانوئل را خبر کند به خانه ما بیاید؛ اما سال دیگر خودش می‌آید.

(در می‌زنند. یک پیرزن قد کوتاه سبزپوش داخل می‌شود... شاید این پیرزن یک پری است.)

پری: ببینم، شما یک پرنده آبی دارید؟

می‌تیل: تیل‌تیل یک پرنده دارد.

تیل‌تیل: اما به کسی نمی‌دهم.

پری: چرا؟

تیل‌تیل: برای اینکه مال خودم است.

پری: این هم برای خودش دلیلی است. خُب، کجاست این پرنده؟

تیل‌تیل: توی آن قفس.

(پری عینک خود را روی چشم می‌گذارد و پرنده را به دقت نگاه می‌کند.)

پری: نه این پرنده به درد من نمی‌خورد، رنگش خوب آبی نیست. شما باید بروید و آن پرنده‌ای را که من لازم دارم، پیدا کنید...

«موریس مترلینگ نمایش‌نامه «پرنده آبی رنگ» را نوشته است. مترلینگ در بلژیک به دنیا آمد. پدرش دوست داشت او وکیل شود، اما موریس این رشته را دوست نداشت. او مثل خیلی از بچه‌ها، مجبور شد در رشته‌ای درس بخواند که علاقه‌ای به آن نداشت.

ولی مترلینگ، ناگهان تصمیم مهمی در زندگی‌اش گرفت. تصمیم گرفت دست از کار وکالت بکشد و به سمت رشته مورد علاقه‌اش برود. رشته مورد علاقه موریس مترلینگ ادبیات بود. اما او هم مثل همه آدم‌ها برای موفقیت در رشته مورد علاقه‌اش به دوستان و معلم‌هایی احتیاج داشت که او را راهنمایی کنند. یکی از این آدم‌ها که در

زندگی مترلینگ نقش مهمی داشت، یک نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی به اسم «وی لر» بود.

موریس مترلینگ که به ادبیات علاقه داشت، تصمیم گرفت نمایش‌نامه بنویسد و با تلاش و کوشش قدم در این راه گذاشت و نمایش‌نامه‌نویس موفقی شد. یکی از نمایش‌نامه‌های او که طرفداران زیادی پیدا کرد، همین نمایش‌نامه پرنده آبی رنگ است. او این نمایش‌نامه را به قدری زیبا نوشته است که کشورهای دیگر نیز آن را ترجمه کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های این نمایش‌نامه آن است که زبان ساده‌ای دارد و بچه‌ها به راحتی می‌توانند آن نمایش‌نامه را بخوانند و اجرا کنند. ویژگی دیگرش آن است که هر جان‌دار و شیئی در این نمایش‌نامه، علاوه بر معنی خودش، معنی مهم‌تر دیگری نیز دارد؛ مثلاً سگ: وفاداری، گربه: جابلوسی و ظاهر سازی، قند: شیرینی، آب: پاکي، و... مترلینگ در این نمایش‌نامه موفق شده است، فضایی جادویی و رویایی به وجود بیاورد و همچنین به خوبی حس انسان‌دوستی، مهربانی، فداکاری و خوشبختی را نشان بدهد، چنانچه می‌تیل و تیل‌تیل در پایان نمایش‌نامه نمی‌توانند با خود پرنده آبی رنگ را بیاورند، اما پرنده‌ای را که خودشان در خانه دارند، به بچه همسایه مریضشان می‌دهند تا شاید حالش خوب شود. حال بچه همسایه خوب می‌شود و بعد از آن است که می‌فهمند، «پرنده آبی» همین پرنده خودشان بوده است. آن وقت است که می‌تیل و تیل‌تیل خوشبختی را در همه چیزهایی که دارند،

پرنده خوشبخت

نجمه قاسم‌زاده عقیانی

می‌بینند و می‌فهمند پری راست می‌گفت. آن‌ها باید همه چیز را درست ببینند تا خوش‌بختی را احساس کنند.

پری: ... راستی، وقتی من در زدم شما چکار می‌کردید؟

تیل: داشتیم بازی شیرینی خوردن می‌کردیم.

پری: نان شیرینی هم دارید؟ کجاست؟
تیل: توی خانه بچه پول‌دارها، نگاه کن، آنجا. (پری را طرف پنجره می‌برند).

پری: دیگران شیرینی می‌خورند، شما شادی می‌کنید!

تیل: آره، ما هم تماشا می‌کنیم.
پری: تو از آن‌ها بدت نمی‌آید؟

تیل: چرا بدم بیاید؟
پری: برای اینکه آن‌ها شیرینی می‌خورند. من خیال می‌کنم آن‌ها خیلی تقصیر دارند که به تو شیرینی نمی‌دهند.

تیل: نه، چه تقصیری دارند! آن‌ها

که ما را نمی‌شناسند. بیا نگاه کن ببین چه خانه قشنگی دارند!

پری: از خانه تو قشنگ‌تر نیست.
تیل: چطور! خانه‌ی ما کوچک و تاریک است و شیرینی ندارد.

پری: نه نه! اینجا با آنجا فرقی ندارد، فقط تو نمی‌توانی ببینی.

تیل: چطور نمی‌توانم ببینم! ...
موریس مترلینگ بهتر از هر کسی جواب این سوال تیل‌تیل را می‌دانست. زیرا خود او از خانواده پول‌داری بود و می‌دانست خوش‌بختی تنها داشتن پول نیست. خیلی چیزهای به ظاهر کوچک می‌توانند باعث خوش‌بختی و خوش‌حالی شوند؛ همان‌طور که در پایان نمایش‌نامه تیل‌تیل و می‌تیل این خوش‌بختی را در آنچه خودشان داشتند، پیدا کردند.



آزمایش شیرین

آیا می‌توان با یک دستمال کاغذی آب شور را شیرین کرد؟

علیرضا نوروزشاد



یکی از آزمایش‌های جالب فیزیک انتقال آب به وسیله دستمال کاغذی یا وسایلی شبیه به کاغذ است. اما چرا و چگونه این اتفاق می‌افتد؟



ابتدا مثل تصویر مقابل دو ظرف تقریباً مسطح را برمی‌داریم و کنار هم قرار می‌دهیم. سپس داخل یکی از آن‌ها آب می‌ریزیم و با یک یا چند دستمال کاغذی این دو ظرف را به هم متصل می‌کنیم. بهتر است این دستمال‌ها را چندبار تا کنیم و تعداد آن‌ها را زیاد کنیم. ظرف‌ها را در این وضعیت رها می‌کنیم تا زمان زیادی (در حدود نصف روز یا یک روز کامل) سپری شود.

با گذر زمان، آب از ظرف پر به ظرف خالی منتقل می‌شود و در نهایت ارتفاع آب در دو ظرف با هم برابر می‌شود. به این پدیده «اُسمُز» می‌گویند که براساس خاصیت موینگی دستمال کاغذی رخ می‌دهد.

این آزمایش ساده را انجام بدهید و در باره آن بیشتر فکر کنید.



۱ اگر در این آزمایش آب ظرفی که پر است شور باشد، آب انتقال یافته به ظرف دیگر شور است یا شیرین؟

۲ اگر آب شور منتقل می‌شود، آیا می‌توان کاغذ یا وسیله دیگری پیدا کرد که در صورت استفاده از آن، آب انتقال یافته شیرین باشد؟

۳ اگر دو ظرف پر از آب را در کنار هم قرار دهیم که یکی شور و دیگری شیرین باشد و سپس آن‌ها را با دستمال کاغذی به هم متصل کنیم، آیا شوری آب از ظرف شور به طرف آب شیرین می‌رود؟



صندوق سؤال‌ها

رد پای این آزمایش را می‌توان در صنعت هم پیدا کرد. آیا می‌توانید بگویید که شما چگونه از این پدیده استفاده می‌کنید؟ آیا می‌توانید برخی از مشکلات را با استفاده از این پدیده حل کنید؟
در ادامه هر آزمایش فیزیکی باید تلاش کنید سؤالاتی برایتان ایجاد شود و سپس با انجام آزمایش‌های دیگر، جواب آن سؤالات را بیابید. اگر سؤالات خوبی در ذهن شما شکل بگیرند، ممکن است به یک کشف یا اختراع منجر شود.

مسابقه آزمایش ماه

فکر کردن به هر کدام از این سؤال‌ها شروع یک راه تازه است. اصلاً از پاسخ‌های خودتان خجالت نکشید. شاید سؤال‌ها و جواب‌های شما بهتر از سؤال‌ها و جواب‌های من باشند.

این آزمایش‌ها را انجام بدهید. خودتان سؤال طرح کنید و با آزمایش‌های متفاوت به دنبال پاسخ سؤالاتان باشید. در نهایت نتیجه کارتان را در یک ویدیوی کوتاه (زیر یک دقیقه) توضیح دهید و در فضای مجازی بگذارید تا به دست ما برسد. برای این کار کافی است آن را در صفحه خودتان با هشتک **#آزمایش - ماه** منتشر کنید. یادتان باشد، برای موفقیت در آزمایش‌ها باید صبر زیادی داشته باشیم. ما هر ماه به خلاقانه‌ترین ویدیوها جایزه می‌دهیم.

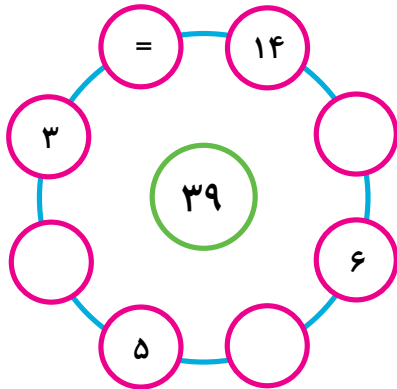


زندگیت

علی اصغر جعفریان

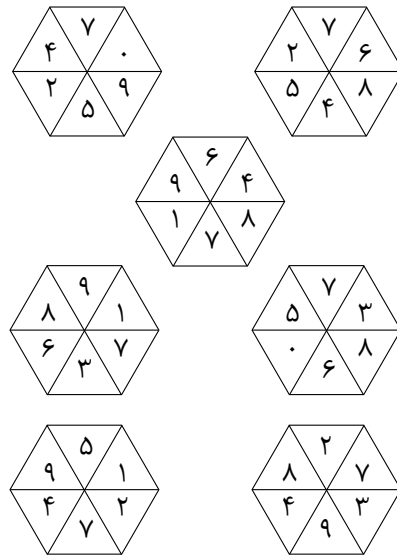
داخل سه دایره خالی علائم + ، - و $\times$ را طوری انتخاب کنید که حاصل این عملیات عدد دایره مرکزی باشد.

۲

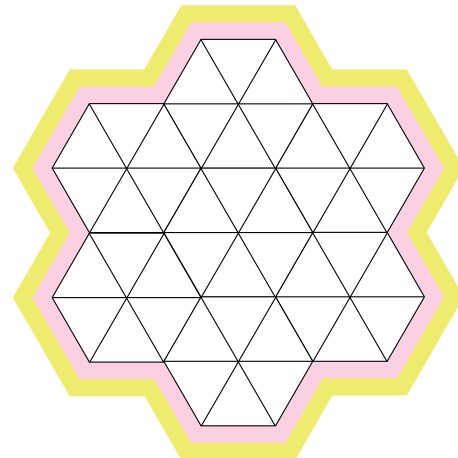


آیا می‌توانید این شش ضلعی‌ها را طوری داخل شبکه شش ضلعی‌ها قرار دهید که وقتی شش ضلعی‌ها با یکدیگر تماس پیدا می‌کنند، عددهای هم‌جوار در هر دو مثلث یکسان باشند.

مجاز به چرخاندن شش ضلعی‌ها نیستید:



۱

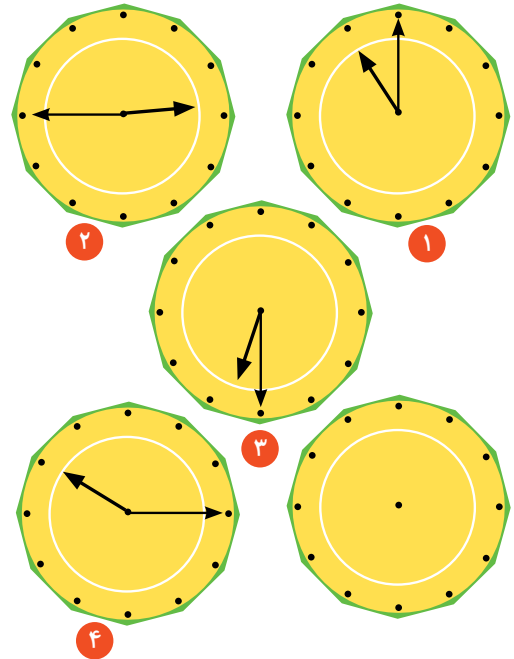


۳

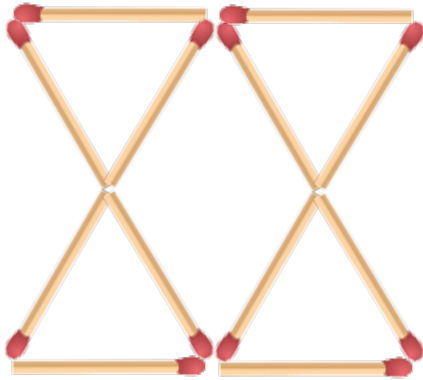
هر کدام از این علائم ارزش عددی متفاوتی دارند. برای رسیدن به مجموع عددهای حاصل از جمع کردن ارزشی عددی هر کدام از این علائم، آیا می‌توانید عددهای مندرج در ردیف‌های ستون‌های افقی و عمودی را به دست آورید؟ ارزش عددی دایره، لوزی، پنج‌ضلعی، مربع و ستاره چیست؟

					= ۲۸
					= ۳۳
					= ۳۰
					= ۲۲
					= ۳۳
۲۶	۳۹	۳۴	۳۹	۲۰	

آیا می‌توانید عقربه‌های ساعت بی‌عقربه را با توجه به زمان‌هایی که سایر ساعت‌ها نشان می‌دهند، حدس بزنید؟



در تصویر زیر دو تا ساعت شنی می‌بینید که کنار هم قرار دارند. آیا می‌توانید با حرکت دادن و جابه‌جا کردن چهار عدد از چوب کبریت‌ها، شش مثلث درست کنید.



بیشتر بخوانیم

نویسنده: حسن سالاری

انتشارات: مدرسه برهان

چاپ اول: ۱۳۹۳

تلفن: ۹-۰۳۲۴-۵۲۱-۸۸۸۰

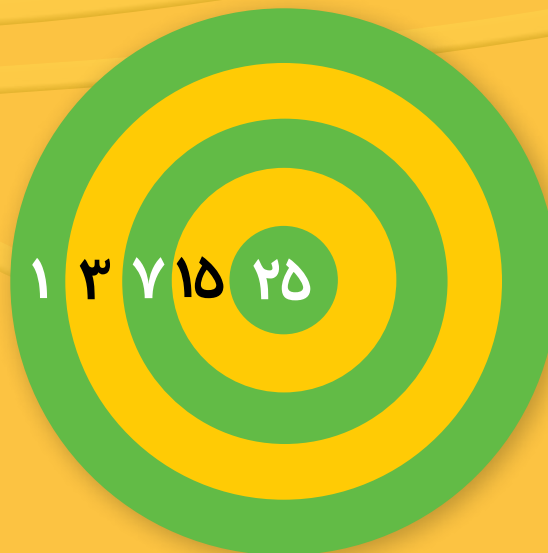
این کتاب به معرفی یکی از بزرگ‌ترین ریاضی‌دانان ایران، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و کتاب ارزشمند او، به نام «مفتاح الحساب» می‌پردازد. او در این کتاب چگونگی انجام چهار عمل اصلی حساب را با عددهای هندی (همین عددهای امروزی) آموزش می‌دهد که به شیوه امروزی شباهت زیادی دارد.



معما

جواب معما را به دفتر مجله ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

امتیازات روی حلقه‌های این تخته دарт از یک شروع و به بیست و پنج ختم می‌شود. شخصی با پرتاب شش عدد دارت توانست امتیاز ۱۰۲ را کسب کند. به نظر تان دارت‌های او با کدام امتیازها برخورد داشته و با کدام یک از آن‌ها برخورد نداشته است؟



سعيد چگینی

ذهن خود را پیاده کنید

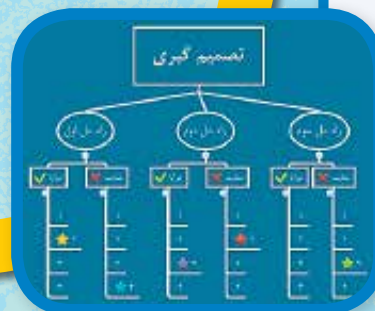
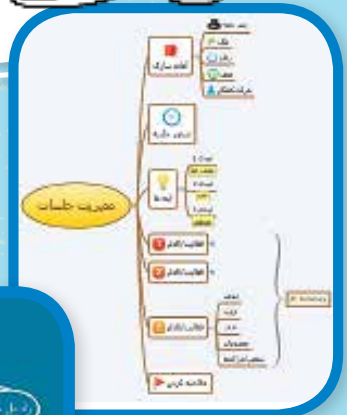
نقشه ذهنی چیست؟

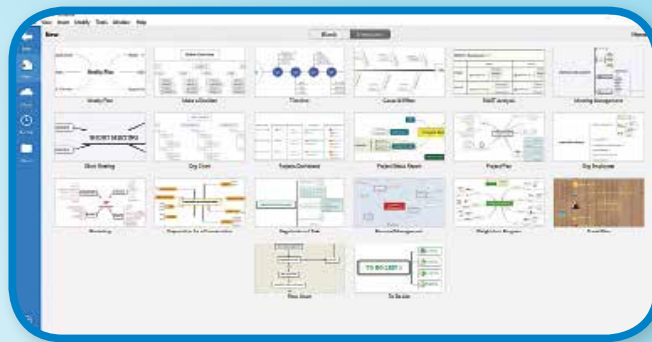
نموداری درختی است که برای بیان کردن کلمات، ایده‌ها، فعالیت‌ها یا موارد دیگر مربوط به یک کلید واژه یا ایده مورد استفاده قرار می‌گیرد. این نمودار برای تولید، سازمان‌دهی و ساختار دهی به ایده‌ها و افکار به کار بسته می‌شود و در حل مسئله، فرایند تصمیم‌گیری و نوشتن می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. ساختار شعاعی آن هم از شکل درختان و نورون‌های مغز ایده برداری شده است.

XMind

برای رسم نقشه ذهنی به موارد زیر دقت کنید:

- برای کشیدن نقشه ذهنی، از کاغذی با اندازه مناسب استفاده کنید که در میانه کار احتیاجی به تغییر اندازه آن نداشته باشید.
- از مرکز صفحه شروع کنید. شکل مرتبط به ایده‌تان را بکشید و اجزای اصلی و مرتبط را به صورت شعاع‌های متفاوت رسم کنید.
- مداد بهترین وسیله طراحی است. پیشنهاد می‌کنم از رنگ‌های مختلف برای تفکیک، دسته بندی و اهمیت موضوعات و مطالب استفاده کنید.
- از شکل‌های گوناگون و آیکون‌ها برای رسم آنچه در ذهن دارید، کمک بگیرید.





ویدیوی آموزشی
نرم افزار XMind
را دانلود کنید و ببینید:



در شبکه های اجتماعی به کانون
هوادران رشد بپیوندید:



@iRoshd

با مطالب متنوع و جذاب

- جدول زمان بندی (Timeline)
- برنامه هفتگی (Weekly Plan)
- طرح پروژه (Project Plan)
- مدیریت شخصی (Personal Management)
- فهرست انجام کار (To Do List)

برای فهم بهتر اهمیت این مطلب، نقشه ذهنی پنج صفحه ابتدای درس ۱۷ از کتاب «مطالعات اجتماعی» پایه هشتم دوره اول متوسطه را برای شما انتخاب کرده ایم. پیشنهاد می کنیم تصویر و نقشه ذهنی شغل آینده تان را در به صورت دیجیتال رسم کنید و برای ما بفرستید.

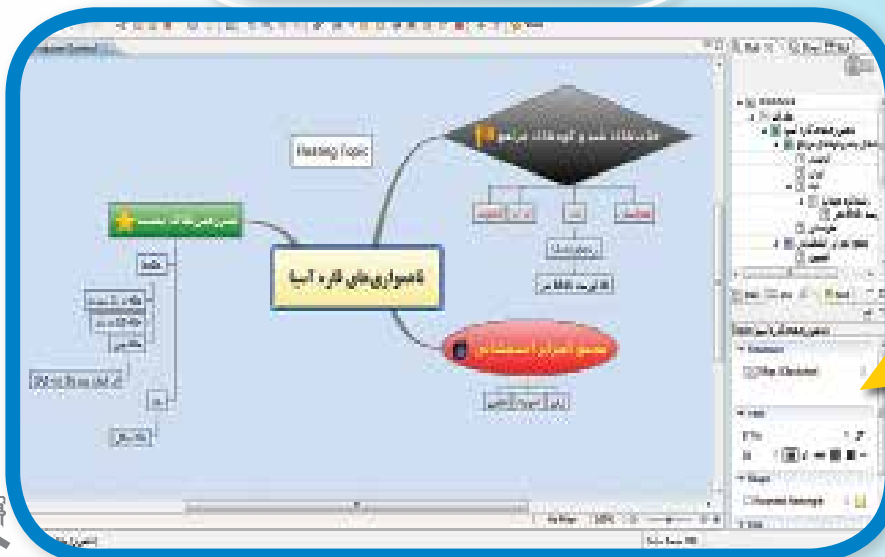
نرم افزاری پیشرفته و در عین حال

با قابلیت استفاده آسان برای نقشه برداری ذهنی است که می تواند به شما کمک کند، که از ایده های ذهنی خود یک طرح بصری ایجاد کنید. از این برنامه به راحتی می توانید برای انجام پروژه های فردی، گروهی و زندگی شخصی استفاده کنید. حتی برای ارائه های کلاسی، سمینار و دسته بندی موضوعاتی که می خواهید گزارش دهید، بسیار مفید و سودمند است.

کار با این برنامه بسیار ساده است. پس از نصب و ورود به محیط نرم افزار، از بخش قالب ها (Templates) یک نمونه را انتخاب کنید. پیشنهاد می کنم برای شروع، یکی از موارد روبه رو را انتخاب کنید:

نرم افزارها و سایت های نقشه ذهنی:

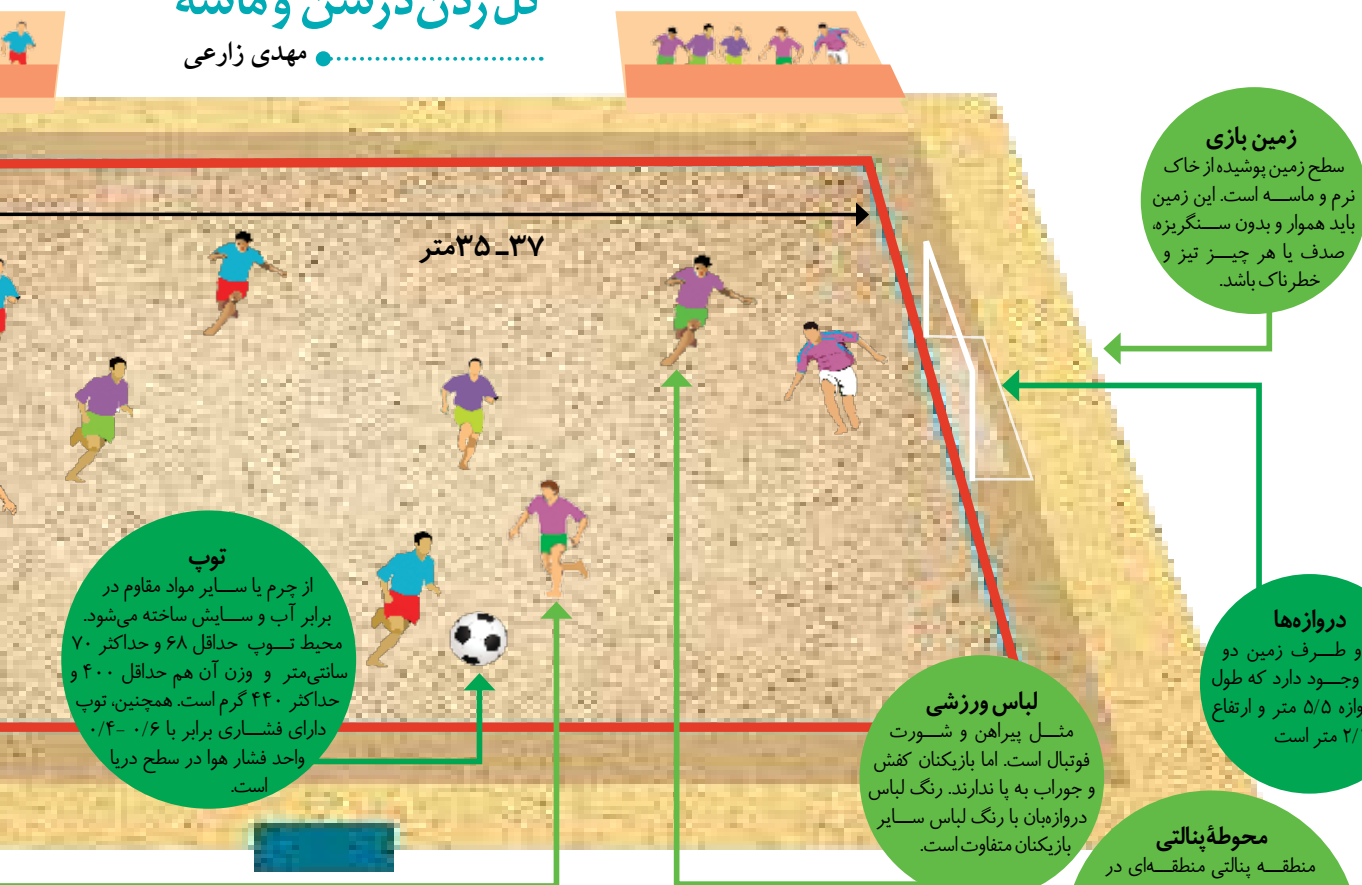
- ابزار آنلاین «mindmeister.com»
- نرم افزار «MindManager»
- نرم افزار «XMind»
- نرم افزار «MindNode»
- نرم افزار و ابزار آنلاین «Mindomo»
- ابزار آنلاین «Bubble.us»
- نرم افزار «iMindMap»
- ابزار آنلاین «coggle.it»
- ابزار آنلاین «stormboard.com»
- ابزار آنلاین «spiderscribe.net»



شوت‌های شن

گل زدن در شن و ماسه

..... مهدی زارعی



زمین بازی

سطح زمین پوشیده از خاک نرم و ماسه است. این زمین باید هموار و بدون سنگریزه، صدف یا هر چیز تیز و خطرناک باشد.

دروازه‌ها

در دو طرف زمین دو دروازه وجود دارد که طول هر دروازه ۵/۵ متر و ارتفاع آن ۲/۲ متر است.

لباس ورزشی

مثل پیراهن و شورت فوتبال است. اما بازیکنان کفش و جوراب به پا ندارند. رنگ لباس دروازه‌بان با رنگ لباس سایر بازیکنان متفاوت است.

محوطه پنالتی

منطقه پنالتی منطقه‌ای در فاصله ۹ متر از خط دروازه است که با پرچم‌های زرد کاشته شده روی هر خط کناری بیرون زمین مشخص می‌شود. دو علامت فرضی پنالتی نیز با فاصله مساوی از هر تیر دروازه قرار دارد.

توپ

از چرم یا سایر مواد مقاوم در برابر آب و سایش ساخته می‌شود. محیط توپ حداقل ۶۸ و حداکثر ۷۰ سانتی‌متر و وزن آن هم حداقل ۴۰۰ و حداکثر ۴۴۰ گرم است. همچنین، توپ دارای فشاری برابر با ۰/۶-۰/۴ واحد فشار هوا در سطح دریا است.

فوتبال ساحلی یکی از مسابقات خانواده فوتبال است. این رشته به «بیچ فوتی» (Beach Footie) و «بی‌سال» (Beasal) نیز معروف است. مسابقات فوتبال ساحلی از چند دهه پیش در میان کودکان فقیر کشورهای آمریکای جنوبی، مثل برزیل، برقرار می‌شد و همگان آن را دوست داشتند. اولین دوره مسابقات ساحلی قهرمانی جهان در سال ۱۹۹۵ در سواحل «کوپا کابانا» شهر «ریودونایرو» برزیل برگزار شد و از آن به بعد، روز به روز به محبوبیت این ورزش در سراسر جهان اضافه شد.

اضطراب و اخراج بازیکنان

در صورتی که بازیکن خطای شدید انجام دهد، به طور عمدی به سوی حریف ماسه بپاشد، یا اینکه فرصت آشکار گل حریف را با ضربه عمدی دست به توپ از بین ببرد کارت قرمز می‌گیرد. در این شرایط بازیکن اخراجی باید زمین بازی و محوطه فنی را ترک کرده و حق ورود مجدد به بازی را نخواهد داشت.

تیمی که بازیکنش اخراج شده است، پس از گذشت ۲ دقیقه می‌تواند نفرات خود را تکمیل کند و یک بازیکن جانشین وارد بازی کند.

فوتبال ساحلی در ایران

فوتبال ساحلی در ایران سابقه‌ای نزدیک به ۲۰ سال دارد. در دهه ۱۳۸۰، این رشته با تلاش‌های صادق درودگر و کریم مقدم شکل گرفت. ایران در سال ۱۳۸۵ و در نخستین دوره مسابقات قهرمانی

چگونه حرکت بارفیکس انجام دهیم؟

یکی از حرکات ورزشی که برای بیشتر شماکار سختی است، «بارفیکس» است. حرکتی که برای انجام آن باید شکم و بازوهای قوی داشته باشید تا بتوانید بدن خود را بالا بکشید. بارفیکس یکی از بهترین تمرینات برای ساخت عضله در قسمت بالایی کمر و عضلات بازو است. اگر اصلاً نمی‌توانید بارفیکس بزنید، از میله آویزان شوید و به جای بالا کشیدن بدن خود به سمت میله، با دستانی کشیده بدنتان را آرام آرام از میله پایین بیاورید. همین کار ساده دست‌هایتان را برای بارفیکس آماده می‌کند. یادتان باشد اگر می‌خواهید در بارفیکس پیشرفت کنید، باید با آرامش هر حرکت را دقیق و صحیح انجام دهید. اما چگونه؟

- ۱ درحالی که دست‌هایتان به اندازه عرض شانه از هم فاصله دارند، میله را بگیرید. فاصله بیش از حد دست‌ها می‌تواند به مچ دست، آرنج و شانه شما آسیب بزند.
- ۲ زمانی که از میله آویزان می‌شوید، دست‌هایتان را به طور کامل بکشید. بخش بالایی کمر خود را شل نکنید، چون باعث وارد آمدن فشار اضافی بر شانه‌های شما می‌شود. تیغه‌های شانه خود را به سمت عقب و پایین نگه دارید (تصور کنید که شانه‌های خود را دور از گوش‌هایتان نگه می‌دارید).
- ۳ درحالی که مستقیم به جلو نگاه می‌کنید، خود را به سمت بالا بکشید.
- ۴ آرنج‌های شما باید مسیری را دنبال کنند که کمی مقابل دو طرف بالاتنه‌تان است.
- ۵ چانه شما باید از سطح بالای میله بگذرد تا حرکت پایان پیدا کند و آرنج‌های شما باید به عقب و به سمت قفسه سینه هدایت شوند.
- ۶ به صورت حساب شده و به آرامی پایین بیایید.
- ۷ هنگامی که دست‌های شما به طور کامل کشیده شدند، دوباره حرکت را تکرار کنید.
- ۸ همیشه به جای کمیت بر کیفیت تمرکز کنید

علامت گذاری های زمین

زمین بازی مستطیل شکل است و با خط کشی مشخص می‌شود. تمامی خطوط برای مشخص بودن در ماسه‌ها، از نوار قرمز رنگ استفاده می‌کنند.

زمان

هر مسابقه شامل سه وقت ۱۲ دقیقه‌ای فعال است. زمان بازی بعد از به ثمر رسیدن گل، در هنگام اعلام ضربه آزاد مستقیم یا پنالتی، جریمه بازیکنان، و هنگام مداوای بازیکن آسیب دیده در زمین مسابقه متوقف می‌شود. در صورت تساوی دو تیم در وقت قانونی مسابقه، بازی در یک وقت سه دقیقه‌ای ادامه می‌یابد و در صورتی که در این زمان نیز برنده بازی مشخص نشود، برنده بازی با ضربات پنالتی مشخص خواهد شد.

بازیکنان

هر تیم دارای پنج بازیکن اصلی و پنج بازیکن ذخیره است. در شروع، هر تیم باید حداقل چهار بازیکن داشته باشد و در صورتی که در نتیجه اخراج یا آسیب دیدگی، بازیکنان یک تیم کمتر از سه نفر شوند، بازی پایان می‌پذیرد و آن تیم بازنده اعلام می‌شود. تعداد تعویض‌های صورت گرفته در یک مسابقه نامحدود است. همچنین در طول یک مسابقه، هر یک از بازیکنان می‌توانند جای خود را با دروازه‌بان عوض کنند، به شرط آنکه بازیکن جانشین دروازه‌بان، پیراهن او را بپوشد.

۲۶-۲۸ متر

بیشتر بخوانیم

مترجم: محمدرضا کیان‌نژاد

انتشارات: تیمورزاده

چاپ اول: ۱۳۹۴

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۹۰۹۰

کشیدگی عضلانی، آسیب‌های ناشی از انقباضات عضلانی و دردهای عضلانی مواردی هستند که در این کتاب درباره آن‌ها بحث و راه‌های درمانی هر یک از این آسیب‌ها آورده شده است با مطالعه این کتاب شما یاد می‌گیرید که چگونه همه قسمت‌های بدن با همکاری یکدیگر حافظ سلامتی شما هستند.



آسیا، اولین بازی تاریخ خود

را در برابر ژاپن برگزار کرد. تیم ملی کشورمان تاکنون ۲ بار قهرمان آسیا، ۵ بار تیم سوم و یک بار عنوان چهارم آسیا را از آن خود کرده است. تیم ملی ایران همچنین در سال ۱۳۹۲، پس از قهرمانی در آسیا، برای پنجمین بار به جام جهانی صعود کرد و موفق شد، به جمع هشت تیم برتر این مسابقات برسد. ملی پوشان کشورمان با قهرمانی در «جام بین قاره‌ای امارات» (۲۰۱۳) اولین قهرمانی یک رشته تیمی کشورمان را در رقابتی جهانی به فوتبال ساحلی اختصاص دادند. بازیکنان ایران در جام جهانی ۲۰۱۷ مقام سوم جهان را به خود اختصاص دادند.

کلاس‌های رنگی

حمید عباس‌زاده

نقش‌ها و رنگ‌ها تأثیر زیادی در زندگی ما دارند.

شاید شما هم دوست داشته باشید که دیوار اتاق یا مدرسه‌تان را با نقش و رنگ زیباتر کنید و شاید ندانید که چطور می‌توانید این کار را انجام دهید. ما روش ساده و کم هزینه‌ای را برای انجام این کار، به شما یاد می‌دهیم:

- ابتدا طرح‌هایی را که دوست دارید، روی کاغذ بکشید. یا از مجلات و روزنامه‌ها جمع آوری کنید.
- بهترین طرح‌ها را با هم فکری دوستانتان انتخاب کنید.
- گرد و خاک روی دیوارها را با دستمال تمیز کنید. یا اگر دیوار حیاط است، آن را بشویید.

وسایل لازم

- قلم موهای تخت و گرد
- لباس کار (می‌توانید از لباس‌های کهنه‌تان استفاده کنید).
- دستکش یکبار مصرف
- رنگ اکریلیک
- ظرف‌ها و لیوان‌های یکبار مصرف برای ساخت رنگ
- بطری آب برای رقیق کردن رنگ‌ها
- کاغذ کاربن، برای انتقال نقش‌های ریز و یا خط‌های خوش روی دیوار

شروع کار

طرح‌ها را با مداد رنگی روشن روی دیوار بکشید. و یا با کاغذ کاربن روی دیوار منتقل کنید. روش دیگر برای انتقال طرح این است که با مداد، پشت طرح را کاملاً سیاه کنید. بعد طرح را روی دیوار بیندازید و خطوط دور آن را پررنگ کنید. قبل از هر کاری، روی میز کارتان را با روزنامه یا سفره یکبار مصرف بپوشانید.

حالا باید رنگ‌های مورد نظرتان را انتخاب کنید و یا بسازید. پس بهتر است رنگ‌های اصلی را بشناسید و با ترکیب رنگ‌ها هم آشنا شوید:



جوایز
سرگرمی
آب‌چرخ

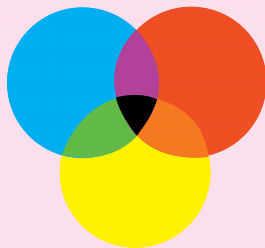
رنگ‌های دلخواهتان را بسازید و طرح‌های روی دیوار را رنگ کنید.
اگر به طور گروهی کار می‌کنید، افرادی که دقتشان بیشتر است، کناره‌های طرح را رنگ کنند.

برای ایجاد کناره‌های صاف و مرتب، چسب کاغذی روی کناره‌ها بچسبانید. بعد از رنگ کردن کناره، چسب را از روی دیوار بردارید.

ممکن است رنگی که به طور ترکیبی ساخته‌اید، وسط کار تمام شود و رنگ کم بیاورید.

برای رفع این مشکل، مقداری از رنگ‌های ترکیبی ساخته شده را در یک ظرف در بسته نگه دارید. هر وقت رنگ تمام شد، دوباره رنگ‌سازی کنید و رنگ جدید را با رنگی که قبلاً درون ظرف نگه داشته‌اید، مطابقت دهید. ترکیب را آن قدر کم و زیاد کنید تا دقیقاً همان رنگ قبلی شود.

هر روز پس از پایان کار، روی رنگ‌های باقی مانده کمی آب بریزید تا برای روز بعد خشک نشوند. در پایان کار، حتماً قلم موها را بشوید تا رنگ باقی مانده، روی آن‌ها خراشان نکند. کار شما ممکن است چند روز طول بکشد. شاید هم کمی خسته شوید. اما در پایان کار بادیدن زیبایی‌هایی که آفریده‌اید، حتماً خستگی از تنتان خواهد رفت.



رنگ‌های اصلی: **قرمز، آبی و زرد**

سبز = زرد + آبی

نارنجی = زرد + قرمز

بنفش = آبی + قرمز

سبز چمنی = سبز + زرد

مغز پسته‌ای = مشکی + سبز

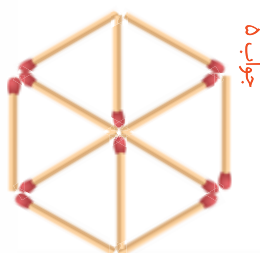
آبی آسمانی = مشکی + آبی

صورتی = مشکی + قرمز

قهوه‌ای = مشکی + قرمز



هنر فقط به طراحی و نقاشی روی کاغذ و ساختن تابلوها و مجسمه‌های زیبا نیست. اگر بتوانیم محیط اطرافمان را زیباتر کنیم، هنرمندیم!

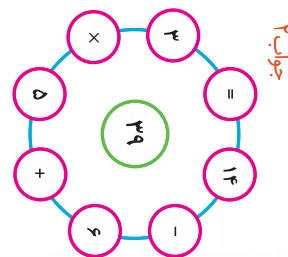


جواب ۵

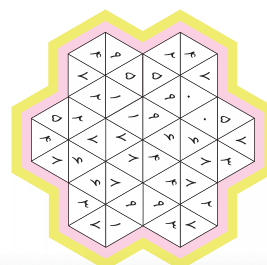
هر کدام از ساعت‌ها سه ساعت و چهل و پنج دقیقه جلوتر از ساعت قبلی‌اش است. بنابراین ساعت نامعلوم زمان دو بعد از ظهر را نشان خواهد داد.

جواب ۴

جواب ۳
دایره ۷، لوزی ۳، ستاره ۶، پنج ضلعی ۴، مربع ۹



جواب ۲



هم پاتوقی‌های عزیز، رفقای سابق و دوستان تازه

دوباره سلام. ان شاءالله که تابستان به همه‌مان خوش گذشته است و با کلی خاطره خوب روزهایش را پشت سر گذاشته‌ایم. ولی چقدر سخت و طولانی گذشت، این سه چهار ماه دوری از نوشته‌ها، داستان‌ها، نظرات و پیشنهادها و خلاصه‌اش که دلتنگ شدیم برای دست به قلم شدن‌های شما ...

اما حالا با کلی ایده‌های باحال‌تر، انرژی فراوان‌تر، روحیه‌ای چندبرابر تازه‌تر و خلاصه کلی چیزهای بهتر سال تحصیلی جدید را شروع می‌کنیم و همین شماره اول به هم قول می‌دهیم که پاتوق خودمان را خود ما رونق ببخشیم، پس بسم ...

شروع می‌کنیم با نام و یاد خدا، قلم‌ها آماده، همگی به پیش ...

در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد بپیوندید:



@iRoshd

با مطالب متنوع و جذاب

علیرضا شیخ‌الاسلامی

در مجموعه اسمال پاتوق، برای اینکه کارهای بچه‌های بیشتری دیده شوند، بخش کوتاهی از بهترین داستان‌ها را چاپ و نقد کوتاهی بر هر کدام می‌نویسیم.

ریحانه گل وردی، کلاس هفتم از قم در بخشی از داستان خود به نام «میوه هنر» برای ما نوشته‌اند: «این جمعه هم مثل جمعه‌های دیگر، بچه‌ها خانه مادر بزرگ جمع شدند تا قصه پندآموز دیگری را گوش کنند. اسم قصه امروز «میوه هنر» بود. مادر بزرگ قصه را این گونه شروع کرد: یکی بود، یکی نبود. فصل بهار بود و تمام درختان در حال میوه دادن بودند، جز یکی. آن یک درخت، درخت سپیدار بود...»

ریحانه خانم، ایده اصلی داستان شما برگرفته از شعر کتاب ششم ابتدایی از بانوی شاعر ایران زمین، پروین اعتصامی بود. اینکه ما از اشعار بزرگان ادبیات ایده بگیریم و از آن‌ها در متن و داستان خود استفاده کنیم، کار بدی نیست. اما بهتر آن است که به داستان آن‌ها شاخ و برگ بدهیم و با جزئیات بیشتری آن داستان را بازنویسی کنیم. به امید نوشته‌های بیشتر از شما.

فاطمه ساریخانی، کلاس نهم مدرسه گهرشاد، در بخشی از متن ارسالی خود نوشته است: «امروز داشتم درباره‌ات فکر می‌کردم. چقدر زیبایی، چقدر دلنشینی، چقدر مهربانی! بهترین لحظاتم لحظاتی است که روی سجاده می‌نشینم و با تو سخن می‌گویم. بهترین کتابم در کتابخانه، کتابی است که تو برایم فرستاده‌ای تا راهنمایی باشد برای زندگی‌ام و آرامش روزهای سختم.»

فاطمه خانم متن ادبی شما سرشار از احساسات لطیف نسبت به خداوند عزیز بود، اما بهتر است برای پیشرفت قلمت، فکر کنی چه راه‌های دیگری وجود دارد تا یک نوشته را متفاوت‌تر و خلاقانه‌تر بنویسی. موفق باشی.

■ **سعید بارانی از شهر قدس تهران، کلاس هشتم:**
 «مجله تون عالیه، حرف نداره، با یه خرده بانمکی بیشتر، عالی می شه! ممنون از اینکه هستید.»

آقا سعید اول از همه ممنون از خودتون که هستید و باتوق رو سرپا نگه می دارید. بعدش ما تایه کم نمک می ریزیم توی بخش لطیفه و ضدزنگ، همه صداشون در می یاد که سنگین باشید و لوس بازی بسه. موندیم چه کنیم خودمون!

■ **محمدحسین مختوم نژاد از گنبد کاووس:**
 «می خواستم بگم مجله تون خیلی خوبه ولی به نظر من اگه شما بخش ورزش و عجایب ورزش رو بگذارید، طرف دارهاتون بیشتر هم می شن مخصوصاً ورزش فوتبال که تو ایران کلی طرف دار داره.»

(آقا محمدحسین کلی ممنون بابت اینکه نظرت رو برامون فرستادی، ولی ورزش فوتبال رو همه، همه جا دنبال می کنن. ما دوست داشتیم، بعضی ورزش های دیگه که بهشون کم توجهی و بی محلی شده هم دیده بشن. حالا شما فوتبالیستای عزیز با بقیه ورزش ها هم آشنا بشید، چه بسا دوست دارشون شدید!

■ **رضا بکری کلاس نهم از**
 شهرستان اهر، آذربایجان شرقی:
 «لطفاً بخش زیادی رو به هوا-فضا اختصاص بدید.»

آقا رضا مرسی از اینکه پیشنهاد خودت رو مطرح کردی، چشم با دوستان در میون می داریم که به بخش آسمون و فضا و اون بالا بالاها هم نگاهی بندازند.

■ **آرزو سیلاوی، کلاس نهم از نجف آباد اصفهان،**

در متنی با عنوان «بادکنک» برای ما نوشته اند:
 «آن بادکنک هایی بهترین هستند که صاحبان خوبی دارند. آن ها که بادکنک ها را باد و تشویق می کنند تا بخواهند روی پای خودشان بایستند و به اوج برسند. اگر بادکنک خواست خودسرانه به آسمان برود، آن ها می دوند و آن را می گیرند و با یک جواب کاملاً منطقی و عاقلانه به آن می گویند: سر راه تو درختی بود و اگر پرواز می کردی، به آن می خوردی و می ترکیدی و تو هنوز خیلی کم بادی که بتوانی از این موانع سخت خطرناک راحت بگذری...»

آرزو خانم، ایده شما در نوشتن از انواع بادکنک ها و تقسیم بندی جالبشان در داستانانتان قابل تحسین است. اینکه خود ما و بعضی رفتارهایمان را هم به بادکنک ها تشبیه کردی، خلاقیت و هوشمندی شما را می رساند. فقط باید کمی در جمله بندی ها دقت بیشتری به خرج بدهی. سر بلند باشی.

نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:

این دوستان سال گذشته که سال نهم بودند، مطالبشان را برای ما فرستادند، امیدوارم خبردار شوند و اگر دوستانی به آن ها دسترسی دارند، بهشان اطلاع بدهند:

- فاطمه عظیمی از شهرستان آمل استان مازندران
- ملیکا امینی / دبیرستان دخترانه دارالقرآن از اصفهان
- شیوا علیزهی از استان کرمان
- درسا ولیپور / مدرسه شهید بهداشت از قائم شهر
- محمدرضا رضایی از مرند
- ابوالفضل بهرامی از مبارکه اصفهان
- محمدحسین حق وردیلو از تهران

راه های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی **nojavan@roshdmag.ir**

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. فقط لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم...



خورش ماست

تهیه و تنظیم: مهدخت چرخیان
عکس: هانف همایی

مواد لازم:

سینه مرغ خرد شده: یک پیمانه
ماست: دو لیوان
سیر: سه حبه
روغن: به مقدار لازم



این خورش را می‌توانید در چند رنگ آماده کنید. برای رنگ زرد از زعفران، برای رنگ صورتی از آب لبو یا آلبالو، و برای رنگ سبز از جعفری استفاده کنید.

طرز تهیه:

۱. تکه‌های مرغ را با سیر خرد شده تفت دهید.
۲. ماست را با کمی نمک به آن اضافه کنید و هم بزنید.
۳. هم زدن را تا به جوش آمدن خورش ادامه دهید، تا ماست بریده نشود.
۴. شعله گاز را کم کنید، تا خورش کم‌کم بپزد و جا بیفتد. بعد از ۲۰ دقیقه، غذا آماده است.



۱۰ تایی‌ها

وقتی دربارهٔ سرعت حرف می‌زنیم
شاید اولین چیزی که به ذهنتان
خطور کند، خودروی پرسرعت
مسابقه باشد.
اما آیا می‌دانید سرعت برخی از
جانوران با سرعت این خودروها
برابری می‌کند؟
در پایین به ۱۰ مورد از پرسرعت‌ترین
جانوران اشاره می‌کنیم.



▲ قوش تیزپرواز
۳۲۲ کیلومتر بر ساعت



▲ بادخورک سفید
۱۷۱ کیلومتر بر ساعت



▲ مرغابی دریاهای گرمسیری
۱۵۳ کیلومتر بر ساعت



▲ یوزپلنگ
۱۱۳ کیلومتر بر ساعت



▲ سنجاقک
۸۲ کیلومتر بر ساعت

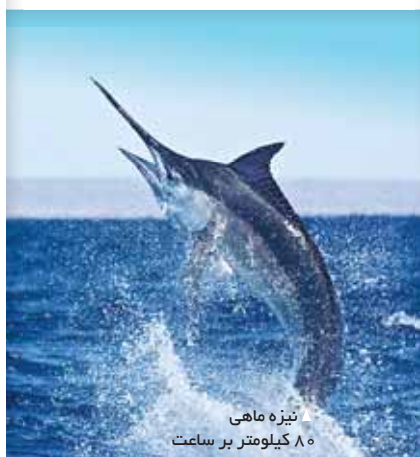
▲ خفاش مکزیکی
۹۶ کیلومتر بر ساعت



▲ مرغ مگس خوار
۷۴ کیلومتر بر ساعت



▲ ماهی بادبانی
۱۱۰ کیلومتر بر ساعت



▲ نیزه ماهی
۸۰ کیلومتر بر ساعت



▲ شتر مرغ
۷۰ کیلومتر بر ساعت



مردم دوباره بیابان‌ها را کشف می‌کنند! سال‌های سال بیابان‌ها جای ترس آوری به حساب می‌آمد چون همه فکر می‌کردند در آن‌ها گم می‌شوند و بیابان جایی دیدنی نیست! امروزه با ابزارهای تازه نمی‌توان در بیابان گم شد، مگر این‌که خودمان بخواهیم. همین باعث شده که هر ساله ده‌ها هزار نفر برای دیدن زیبایی بیابان‌ها و شنیدن صدای سکوت آنجا، راهی بیابان‌ها شوند.

عکس: هانف همایی